

مقامات عارفان

هزار و یک مقام از مقامات عارفان

روزبھان بقلی

(مشرّب الارواح)



ترجمہ و شرح: قاسم میر آخوری



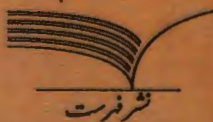
روزبهان بقلی شیرازی عارفی بینابین حلاج و ابن عربی است. بنیان اندیشه او بر پایه یک گوهر بسیار ارزشمند استوار است: درخشش و تابش خدا در آدمی، این تابش از پرده‌ها و پوشش‌های پی در پی خرد، دل و سرشت کالبد گذر کرده تا آدمی به آستانه عشق ایزدی برسد. کوشش او این است تا عشق را از گونه آدمی به گونه عشق ایزدی در آورد و در آینه آدمی نمونه مینوی عشق را بنگرد. او آدمی را نمادی از تابش ایزدی و آینه رخ زیبای خدا می‌داند، باور روزبهان این است که آدمی از عشق زمینی گذر کرده و به سوی عشق ایزدی که همان درخشش خدا در هستی است، کشیده می‌شود. در این پایه عشق و عاشق و معشوق یکی می‌شود و عاشق چیزی جز دیده‌ای که خدا با آن خویشتن خویش را می‌نگرد، نیست.

پاک آیینی روزبهان بر پایه عشق، مکاشفه و شطح است. رویاها و مکاشفات و شطحیات او همه بر گرفته از عشق و نمادهای آن است. عشق برآستی نمادی از گونه‌ای شناخت خویش در خدا، که خداجو را به آستانه نابودگی می‌رساند و آنگاه نردبانی می‌شود تا ره رو از آن به قلمرو آسمان خدا بر شود. او بر این باور است؛ عشق جام باده مینوی است که تنها خدا باوران توان رسیدن به آن دارند.

ISBN:978-964-6351-85-1



9 789646 351851





مقامات عارفان

هزار و یک مقام از مقامات عارفان

(مشربالارواح)

روزبهان بقلی شیرازی

ترجمه و شرح:

قاسم میرآخوری

سرشناسه: روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر، ۴۵۲۲-۴۰۶ ق.

عنوان قرارداد: مشرب الارواح: الف مقام و مقام من مقامات العارفين بالله تعالى، فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: مقامات عارفان: هزار و یک مقام از مقامات عارفان / روزبهان بقلی شیرازی؛ ترجمه و شرح قاسم میرآخوری.

مشخصات نشر: تهران: فهرست، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری: ۸۰۸ ص

شابک: ۹۷۸۹۶۴۶۳۵۱۸۵۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب‌نامه ۸۰۵ [۸۰۸] همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: آداب طریقت

موضوع: عارفان

شناسه افزوده: میرآخوری، قاسم، ۱۳۲۰- مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۳۰۹۵۰۲۱ BP۲۸۸

رده‌بندی دیوبیس: ۲۹۷۰۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۹۱۱۵۰

انتشارات فهرست

مقامات عارفان (هزار و یک مقام از مقامات عارفان)

نویسنده: روزبهان بقلی شیرازی

توجه و شرح: قاسم میرآخوری

حروفچینی: مؤسسه آروین

صفحه‌آرایی: لادن جوانی

چاپ: اول ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مؤسسه آروین

چاپ: مؤسسه آروین

قیمت: ۵۶۰۰۰ تومان

مرکز پخش مؤسسه آروین: ۰۹۳۵۵۱۱۵۷۱۳-۰۹۱۲۳۲۷۱۵۴۴

www.arvinmirakhori@Yahoo.com

فهرست

پیشگفتار.....	۱۳
مبشر طریق عشق (سلوک درونی و کشف و شهودهای عارفانه).....	۱۷
اندیشه‌های عرفانی روزبهران بقلی.....	۲۶
مقدمه مؤلف.....	۴۱
مقامات مجذوبان.....	۴۵
۱. مقام روح ۲. مقام ادراک روح لذت مباشرت فعل را ۳. مقام روح به هنگام دریافت مباشرت تجلی صفات ۴. مقام روح که تجلی ذات را رؤیت می‌کند ۵. مقام جمع شدن تمام صفات عبودیت در روح ۶. مقام وجود استعداد معرفت به صفت کمال در روح ۷. مقام ایستادن روح در پیشگاه حضرت حق ۸. مقام گوش فرادادن روح به خطاب حق ۹. مقام درک لذت خطاب روح ۱۰. مقام مشاهده روح به صفت هیبت ۱۱. مقام نمایان شدن انوار حق برای روح ۱۲. مقام روح به تجلی خاص ۱۳. مقام معاینه روح ۱۴. مقام وارد شدن روح در ملکوت ۱۵. مقام وارد شدن روح در عالم صورت ۱۶. مقام روح که به عکس لطف خود تربیت نطفه کرد تا علقه گردید ۱۷. مقام روح که با عکس اصل خود علقه را به مضغه تبدیل می‌کند ۱۸. مقام تصرف روح در تبدیل مضغه به استخوان با نظر قدرت برای استقامت آن در تمکین ۱۹. مقام روح در نظر کردن به عکس لطف خود با جمال صورت ۲۰. مقام روح و تربیت کمال صورت توسط آن ۲۱. مقام وارد شدن روح در صورت ۲۲. مقام اتصال عقل به روح ۲۳. مقام عبور روح به فطرت ۲۴. مقام روح در ادراک بسیاری نور عقل ۲۵. مقام روح در به دست آوردن انوار ایمان غیبی ۲۶. مقام تمکین روح در فطرت ۲۷. مقام استعداد روح در فطرت برای معرفت و ماندگاریش در آن ۲۸. مقام ترقی روح در کمال صورت به کمال عقل هنگام حکم ۲۹. مقام عبودیت ۳۰. مقام یافتن لذت عبودیت ۳۱. مقام سقوط مبتدی در تاریکی طبیعت خویش ۳۲. مقام رسیدن بنده به مقام قهر ۳۳. مقام وارد شدن در هاویه نفس اماره ۳۴. مقام احتجاب به هوی: ۳۵. مقام وسوسه شیطانی ۳۶. مقام تجربه و آزمون ۳۷. مقام ارتکاب گناه ۳۸. مقام احتجاب به هوای نفس ۳۹. مقام وقوع ثقل (سنگینی) ۴۰. مقام ذوق رنج گناه ۴۱. مقام ظهور اندوه نامعلوم در قلب ۴۲. مقام سوختن با آتش بعد ۴۳. مقام حیک (ناآرامی دل از گناه) ۴۴. مقام طرق ۴۵. مقام هشیاری (بیداری) ۴۶. مقام انتباه (آگاهی) ۴۷. مقام ندامت (پشیمانی) ۴۸. مقام توبه ۴۹. مقام انابت ۵۰. مقام اقبال ۵۱. مقام مخالفت نفس - توضیحات (۶۵-۸۸)	

مقامات سالکان.....	۸۹
۵۲. مقام تدارک ۵۳. مقام اقتداء ۵۴. مقام مجاهده ۵۵. مقام ورع ۵۶. مقام زهد ۵۷. مقام پاکی اعضای بدن ۵۸. مقام خاموشی ۵۹. مقام خلوت ۶۰. مقام عزلت ۶۱. مقام محافظت اوقات ۶۲. مقام ریاضت	

۶۳. مقام تہذیب ۶۴. مقام تصفیۂ قوت ۶۵. مقام کسب ۶۶. مقام تزکیہ باطن از علل ۶۷. مقام دفع
 خطرات ۶۸. مقام موعظہ نفس ۶۹. مقام مرابطہ ۷۰. مقام محاسبہ ۷۱. مقام مطالبہ ۷۲. مقام ترقب ۷۳.
 مقام قصد ۷۴. مقام تقرب ۷۵. مقام مراقبہ ۷۶. مقام رعایت ۷۷. مقام انتظار ۷۸. مقام اشتیاق ۷۹. مقام
 تقویٰ ۸۰. مقام اشفاق ۸۱. مقام حزن ۸۲. مقام خشوع ۸۳. مقام تواضع ۸۴. مقام قناعت ۸۵. مقام صفای
 معاملہ ۸۶. مقام روح ۸۷. مقام ارادہ ۸۸. مقام تنصیر ۸۹. مقام صبر ۹۰. مقام خوف ۹۱. مقام رجاء (امید)
 ۹۲. مقام توکل ۹۳. مقام تسلیم ۹۴. مقام تفویض ۹۵. مقام رضا ۹۶. مقام خلق ۹۷. مقام توفیق ۹۸. مقام
 عبودیت ۹۹. مقام طمانینہ (آرامش) ۱۰۰. مقام ثقہ ۱۰۱. مقام عنایت - توضیحات (۱۵۵-۱۰۹)

مقامات سابقان ۱۵۷

۱۰۲. مقام سلامت ۱۰۳. مقام عافیت ۱۰۴. مقام معاملہ ۱۰۵. مقام شریعت ۱۰۶. مقام طریقت ۱۰۷.
 مقام اسلام ۱۰۸. مقام ایمان ۱۰۹. مقام دین ۱۱۰. مقام مروت ۱۱۱. مقام فتوت ۱۱۲. مقام جہاد ۱۱۳.
 مقام مبالات ۱۱۴. مقام بصیرت ۱۱۵. مقام اخلاص ۱۱۶. مقام تبثّل ۱۱۷. مقام وجل ۱۱۸. مقام رہبت
 ۱۱۹. مقام اخبات ۱۲۰. مقام لیان (نرمخویی) ۱۲۱. مقام رغبت ۱۲۲. مقام طلب ۱۲۳. مقام مداومت
 ۱۲۴. مقام سکینہ (آرامش درون) ۱۲۵. مقام ایثار ۱۲۶. مقام انقطاع ۱۲۷. مقام استسلام ۱۲۸. مقام
 اعتصام ۱۲۹. مقام انفراد ۱۳۰. مقام عنایت ۱۳۱. مقام وعد ۱۳۲. مقام وعید ۱۳۳. مقام وفا ۱۳۴. مقام
 رؤیت نعمت ۱۳۵. مقام ہجرت ۱۳۶. مقام معرفت ۱۳۷. مقام مشورت ۱۳۸. مقام دخول (وارد شدن)
 ۱۳۹. مقام خروج (بیرون شدن) ۱۴۰. مقام قرض ۱۴۱. مقام فراغت ۱۴۲. مقام شفقت ۱۴۳. مقام
 غنیمت ۱۴۴. مقام سلاح ۱۴۵. مقام انتقام ۱۴۶. مقام اقتصاد ۱۴۷. مقام سبب ۱۴۸. مقام نصب ۱۴۹.
 مقام تلافی ۱۵۰. مقام عذاب ۱۵۱. مقام نجات - توضیحات (۲۰۴-۱۸۰)

مقامات صدیقان ۲۰۵

۱۵۲. مقام اعتبار ۱۵۳. مقام مراعات ۱۵۴. مقام ارادہ ۱۵۵. مقام بدایت ۱۵۶. مقام صفاء ۱۵۷. مقام
 فتوح ۱۵۸. مقام رحمت ۱۵۹. مقام استعانت ۱۶۰. مقام ہدایت ۱۶۱. مقام متابعت ۱۶۲. مقام ثبات
 ۱۶۳. مقام طہارت (پاکی) ۱۶۴. مقام صلۃ (پیوند) ۱۶۵. مقام رزق ۱۶۶. مقام فلاح (رستگاری) ۱۶۷.
 مقام تہدید ۱۶۸. مقام اقتدا ۱۶۹. مقام آخرت ۱۷۰. مقام حمیت ۱۷۱. مقام مباحث ۱۷۲. مقام بیع و
 شرع ۱۷۳. مقام ربح (سود) ۱۷۴. مقام تجارت ۱۷۵. مقام حذر ۱۷۶. مقام آلاء ۱۷۷. مقام شواہد ۱۷۸.
 مقام اصول ۱۷۹. مقام فرع ۱۸۰. مقام ثمرہ ۱۸۱. مقام وسیلہ ۱۸۲. مقام حرمت (جمع حرمت) ۱۸۳.
 مقام دلائل ۱۸۴. مقام صدق ۱۸۵. مقام صواب ۱۸۶. مقام تذلل ۱۸۷. مقام استحسان ۱۸۸. مقام عہد
 (پیمان) ۱۸۹. مقام میثاق ۱۹۰. مقام عذر ۱۹۱. مقام تلقف ۱۹۲. مقام عدل ۱۹۳. مقام فضل ۱۹۴. مقام
 فداء ۱۹۵. مقام اجابت ۱۹۶. مقام آیات ۱۹۷. مقام کرامات ۱۹۸. مقام معجزات ۱۹۹. مقام ولایت
 ۲۰۰. مقام کفایت ۲۰۱. مقام کلالت - توضیحات (۲۵۹-۲۴۳)

مقامات محبّان ۲۶۱

۲۰۲. مقام وقت ۲۰۳. مقام وجد ۲۰۴. مقام تواجد ۲۰۵. مقام طرب ۲۰۶. مقام نشاط ۲۰۷. مقام سماع

۲۰۸. مقام حال ۲۰۹. مقام رقص ۲۱۰. مقام تصفیق (کف زدن) ۲۱۱. مقام هیجان ۲۱۲. مقام هیمان
 ۲۱۳. مقام غلبه ۲۱۴. مقام سرور ۲۱۵. مقام فزع (هراسناک شدن) ۲۱۶. مقام خرق لباس ۲۱۷. مقام
 اتصاف ۲۱۸. مقام امتحان ۲۱۹. مقام شجاعت ۲۲۰. مقام تملق ۲۲۱. مقام مرض ۲۲۲. مقام شفاء ۲۲۳.
 مقام شهادت ۲۲۴. مقام توقد (افروخته شدن) ۲۲۵. مقام صعقه (بیهوشی) ۲۲۶. مقام شهبه ۲۲۷. مقام
 خطف (ربودن) ۲۲۸. مقام سلب ۲۲۹. مقام سقط (فرو افتادن) ۲۳۰. مقام عوض ۲۳۱. مقام تغیر ۲۳۲.
 مقام فرح (شادی) ۲۳۳. مقام رهبت ۲۳۴. مقام مؤاخذه ۲۳۵. مقام رجولیت ۲۳۶. مقام معروف ۲۳۷.
 مقام نوال ۲۳۸. مقام درجات ۲۳۹. مقام مناجات ۲۴۰. مقام مودت ۲۴۱. مقام رضاع سالک ۲۴۲. مقام
 فطام (از شیر گرفتن) ۲۴۳. مقام قتال (جنگیدن) ۲۴۴. مقام فیض ۲۴۵. مقام بروز نور ۲۴۶. مقام لوامع
 ۲۴۷. مقام لوايح ۲۴۸. مقام دهشت ۲۴۹. مقام استغراق ۲۵۰. مقام غمرات (آب از سرگذشتن‌ها) ۲۵۱.
 مقام جنون عشق ۲۵۲. مقام محبت خدا نسبت به محبان - توضیحات (۲۸۵-۳۱۲)

مقامات مشتاقان ۳۱۳

۲۵۳. مقام فرار ۲۵۴. مقام اسراع (شتافتن) ۲۵۵. مقام عطش (تشنگی) ۲۵۶. مقام بث (آشکار کردن بیم
 و اندوه خود) ۲۵۷. مقام شکوی (شکایت) ۲۵۸. مقام ضیق صدر (تنگی سینه) ۲۵۹. مقام سؤال
 (خواستن) ۲۶۰. مقام حسن ظن ۲۶۱. مقام حجاب ۲۶۲. مقام اضانت (روشنی) ۲۶۳. مقام آرزوی مرگ
 ۲۶۴. مقام موت ۲۶۵. مقام عطف (میل و مهربانی) ۲۶۶. مقام بشارت ۲۶۷. مقام اضطرار ۲۶۸. مقام
 احتیاج ۲۶۹. مقام عرض (پیدایی) ۲۷۰. مقام تعریض (سخن پوشیده گفتن) ۲۷۱. مقام فراق (جدایی)
 ۲۷۲. مقام عذاب ۲۷۳. مقام نجات ۲۷۴. مقام طمع ۲۷۵. مقام امانی (آرزوها) ۲۷۶. مقام تمنی (آرزو)
 ۲۷۷. مقام حبس ۲۷۸. مقام منع (بازداشتن از کاری) ۲۷۹. مقام ذوبان (آب شدن) ۲۸۰. مقام انتظار
 ۲۸۱. مقام سبق (پیشی گرفتن) ۲۸۲. مقام منادات (ندا کردن) ۲۸۳. مقام انین (نالۀ سوزناک) ۲۸۴. مقام
 بکاء (گریستن) ۲۸۵. مقام تأوه (آه کشیدن) ۲۸۶. مقام غصه ۲۸۷. مقام نزدیکی در وجد ۲۸۸. مقام وارد
 ۲۸۹. مقام بادی ۲۹۰. مقام هجوم ۲۹۱. مقام اخذ (فراگرفتن) ۲۹۲. مقام جذب (کشش) ۲۹۳. مقام
 انزعاج (بی‌قراری) ۲۹۴. مقام احتراق (سوختن) ۲۹۵. مقام بله ۲۹۶. مقام نیاحت (سوگواری) ۲۹۷.
 مقام اُزیز (تب و تاب دل) ۲۹۸. مقام اصل شوق ۲۹۹. مقام صبابت (ولع شدید در عشق) ۳۰۰. مقام
 ذهاب شوق ۳۰۱. مقام اشتیاق ۳۰۲. مقام شوق در مقام مشاهده - توضیحات (۳۳۳-۳۴۷)

مقامات عاشقان ۳۴۹

۳۰۳. مقام ذوق ۳۰۴. مقام لذت ۳۰۵. مقام طعم ۳۰۶. مقام شراب ۳۰۷. مقام ری (سیرابی) ۳۰۸. مقام
 التباس ۳۰۹. مقام استهتار (بی‌پروایی در عشق) ۳۱۰. مقام رؤیت نور افعال ۳۱۱. مقام خطاب عام در
 مقام عشق ۳۱۲. مقام عارض ۳۱۳. مقام سکر (مستی) ۳۱۴. مقام صحو (هشیاری) ۳۱۵. مقام صفو
 الوجد ۳۱۶. مقام وله ۳۱۷. مقام شاهد ۳۱۸. مقام مشهود ۳۱۹. مقام شطح ۳۲۰. مقام غلو عاشق ۳۲۱.
 مقام صولت ۳۲۲. مقام رؤیت قلب ۳۲۳. مقام رؤیت روح ۳۲۴. مقام رؤیت عقل ۳۲۵. مقام رؤیت
 نفس ۳۲۶. مقام رؤیت سر ۳۲۷. مقام رؤیت سر سر ۳۲۸. مقام تروّج (آسودگی) ۳۲۹. مقام تفرّج
 (دلخوشی) ۳۳۰. مقام مرگ ۳۳۱. مقام مرگ عاشق ۳۳۲. مقام قاذح ۳۳۳. مقام سیاست ۳۳۴. مقام

دعوی ۳۳۵. مقام ذبیح (سریریدن) ۳۳۶. مقام طرح ۳۳۷. مقام بلاء ۳۳۸. مقام عناء ۳۳۹. مقام تجلی برای عاشق ۳۴۰. مقام تدلی (فرود آمدن) ۳۴۱. مقام وطر ۳۴۲. مقام وطن ۳۴۳. مقام مکان (جایگاه) ۳۴۴. مقام سباح (شناوری) ۳۴۵. مقام نکایت (اذیت و آزار) ۳۴۶. مقام حسن (زیبایی) ۳۴۷. مقام جمال ۳۴۸. مقام رؤیت مستحسن (نیکویی) ۳۴۹. مقام اصل عشق ۳۵۰. مقام شهوت ۳۵۱. مقام وصل ۳۵۲. مقام فصل - توضیحات (۴۰۰-۳۷۳)

مقامات عارفان ۴۰۱

۳۵۳. مقام بدایت ۳۵۴. مقام فرار ۳۵۵. مقام لجاء (پناه گرفتن) ۳۵۶. مقام تفکر ۳۵۷. مقام فکرت ۳۵۸. مقام ذکر ۳۵۹. مقام احسان ۳۶۰. مقام یقین ۳۶۱. مقام همت عالی ۳۶۲. مقام خطر ۳۶۳. مقام ادب ۳۶۴. مقام حرمت ۳۶۵. مقام تقه ۳۶۶. مقام مشاهده ۳۶۷. مقام مکاشفه ۳۶۸. مقام سکینه (آرامش) ۳۶۹. مقام عزم ۳۷۰. مقام حیا ۳۷۱. مقام غربت ۳۷۲. مقام حیرت ۳۷۳. مقام غیرت ۳۷۴. مقام حریت ۳۷۵. مقام مهابت (بیم و ترس) ۳۷۶. مقام مباهات ۳۷۷. مقام عزت ۳۷۸. مقام بصر ۳۷۹. مقام حیات ۳۸۰. مقام حکمت ۳۸۱. مقام تلوین ۳۸۲. مقام تمکین ۳۸۳. مقام استقامت ۳۸۴. مقام جمع ۳۸۵. مقام تفرقه ۳۸۶. مقام عین الجمع ۳۸۷. مقام جمع الجمع ۳۸۸. مقام عین العین ۳۸۹. مقام معرفت ۳۹۰. مقام حقیقت ۳۹۱. مقام معرفت نفس ۳۹۲. مقام معرفت شیطان ۳۹۳. مقام معرفت قلب ۳۹۴. مقام معرفت ملک ۳۹۵. مقام معرفت عقل ۳۹۶. مقام سر ۳۹۷. مقام سرالسر ۳۹۸. مقام غنا ۳۹۹. مقام اطلاع (آگاهی) ۴۰۰. مقام معرفت عیوب افعال ۴۰۱. مقام کلال (درماندگی اعضا) ۴۰۲. مقام غوص عارف در دریای اوصاف و نعوت ۴۰۳. مقام یافتن عارف نور اسمای الهی را به وصف تجلی - توضیحات (۴۷۶-۴۲۳)

مقامات شاهدان ۴۷۷

۴۰۴. مقام لحظ (در یک چشم به هم زدن نگریستن) ۴۰۵. مقام بسط ۴۰۶. مقام سر ۴۰۷. مقام انس ۴۰۸. مقام امر ۴۰۹. مقام حکم ۴۱۰. مقام حمد ۴۱۱. مقام ثناء ۴۱۲. مقام بسم الله ۴۱۳. مقام اسم مفرد که الله است ۴۱۴. مقام اسم عین الجمع ۴۱۵. مقام ملک ۴۱۶. مقام خطاب خاص ۴۱۷. مقام مناظره ۴۱۸. مقام اشارت ۴۱۹. مقام کنایه ۴۲۰. مقام ایماء شاهد ۴۲۱. مقام رمز ۴۲۲. مقام اجتنابیت ۴۲۳. مقام امارت ۴۲۴. مقام نصارت (شکوفایی) ۴۲۵. مقام مسامره ۴۲۶. مقام طهارت ۴۲۷. مقام شفاعت ۴۲۸. مقام رسالت ۴۲۹. مقام شک ۴۳۰. مقام غیب ۴۳۱. مقام صلا (نماز) ۴۳۲. مقام حجاب ۴۳۳. مقام خطرات ۴۳۴. مقام رؤیت نفس ۴۳۵. مقام خدعه ۴۳۶. مقام توسم ۴۳۷. مقام صحبت ۴۳۸. مقام رؤیت ۴۳۹. مقام آخرت ۴۴۰. مقام حضور ۴۴۱. مقام کدورت ۴۴۲. مقام شرک ۴۴۳. مقام ریا ۴۴۴. مقام فقد ۴۴۵. مقام تفقد ۴۴۶. مقام عجز ۴۴۷. مقام متشابهات ۴۴۸. مقام افتقار ۴۴۹. مقام رخصت ۴۵۰. مقام نفخ ۴۵۱. مقام روحانیت ۴۵۲. مقام خلافت ۴۵۳. مقام دعوت - توضیحات (۵۲۱-۵۰۱)

مقامات مقربان ۵۲۳

۴۵۴. مقام انفراد ۴۵۵. مقام انبساط ۴۵۶. مقام علوم اسماء ۴۵۷. مقام معاینه ۴۵۸. مقام مشاجره ۴۵۹.

مقام عریده ۴۶۰. مقام عصمت ۴۶۱. مقام قرب ۴۶۲. مقام بُعد ۴۶۳. مقام خیال ۴۶۴. مقام مثال ۴۶۵. مقام نور ۴۶۶. مقام رعد ۴۶۷. مقام برق ۴۶۸. مقام صحو ۴۶۹. مقام قیاس ۴۷۰. مقام تجربه ۴۷۱. مقام تعجب ۴۷۲. مقام اصطفاثیت ۴۷۳. مقام ملکیت ۴۷۴. مقام خیریت ۴۷۵. مقام تقدیس ۴۷۶. مقام تسبیح ۴۷۷. مقام لاهوت ۴۷۸. مقام ناسوتیت ۴۷۹. مقام شباهت ۴۸۰. مقام نفخ ۴۸۱. مقام غین ۴۸۲. مقام استغفار از غین ۴۸۳. مقام سجود ۴۸۴. مقام اخفاء ۴۸۵. مقام کتمان (پنهان داشتن) ۴۸۶. مقام طعام ۴۸۷. مقام عیش پاک ۴۸۸. مقام مسامحه ۴۸۹. مقام نهی ۴۹۰. مقام اسم اعظم ۴۹۱. مقام طرد ۴۹۲. مقام رکوع ۴۹۳. مقام زکات ۴۹۴. مقام اجازه در سخن گفتن ۴۹۵. مقام وعظ ۴۹۶. مقام نسیان (فراموشی) ۴۹۷. مقام لقاء ۴۹۸. مقام فرق ۴۹۹. مقام فال ۵۰۰. مقام سخن بی اجازه ۵۰۱. مقام جنگ ۵۰۲. مقام کشتن نفس ۵۰۳. مقام رؤیت خداوند به آشکارا (بی پرده) - توضیحات (۵۴۳-۵۵۸)

مقامات موحدان ۵۵۹

۵۰۴. مقام رؤیت غیبها با چشم ظاهر ۵۰۵. مقام توحید ۵۰۶. مقام تجرید ۵۰۷. مقام تفرید ۵۰۸. مقام قبض ۵۰۹. مقام بسط ۵۱۰. مقام فناء ۵۱۱. مقام بقاء ۵۱۲. مقام نفس ۵۱۳. مقام بکره (ناشناخته) ۵۱۴. مقام نفی ۵۱۵. مقام مسیح ۵۱۶. مقام ذهاب ۵۱۷. مقام ذهاب ذهاب ۵۱۸. مقام طمس ۵۱۹. مقام رمس ۵۲۰. مقام محو ۵۲۱. مقام محق ۵۲۲. مقام اصطلام ۵۲۳. مقام عدم ۵۲۴. مقام وجود ۵۲۵. مقام خرس ۵۲۶. مقام استواء ۵۲۷. مقام استقلال ۵۲۸. مقام نسخ ۵۲۹. مقام مباحات ۵۳۰. مقام سلطان ۵۳۱. مقام ربوبیت ۵۳۲. مقام استیلاء ۵۳۳. مقام غفران ۵۳۴. مقام علت ۵۳۵. مقام معلول ۵۳۶. مقام شنیدن سخن خاص ۵۳۷. مقام بداء ۵۳۸. مقام خفاء ۵۳۹. مقام ملال ۵۴۰. مقام ادراک علم کلی ۵۴۱. مقام پیمان شکنی ۵۴۲. مقام قضای با رضایت ۵۴۳. مقام بدیهه ۵۴۴. مقام بغته (ناآگاهی) ۵۴۵. مقام اختیار ۵۴۶. مقام امانت ۵۴۷. مقام عکوف (ملازم بودن) ۵۴۸. مقام تقلیب اعیان ۵۴۹. مقام کون فیکون ۵۵۰. مقام وصیت ۵۵۱. مقام احیاء ۵۵۲. مقام حرمت ۵۵۳. مقام عزم - توضیحات (۵۷۵-۵۹۴)

مقامات واصلان ۵۹۵

۵۵۴. مقام صیغه ۵۵۵. مقام حنیفیت ۵۵۶. مقام وسط ۵۵۷. مقام ملکوت ۵۵۸. مقام عالم جبروت ۵۵۹. مقام استباق (سبقت گرفتن) ۵۶۰. مقام استراق ۵۶۱. مقام تبری ۵۶۲. مقام حلال ۵۶۳. مقام حرام ۵۶۴. مقام قصاص ۵۶۵. مقام حد ۵۶۶. مقام صدّ (مانع شدن) ۵۶۷. مقام تهلکه ۵۶۸. مقام زاد (توشه) ۵۶۹. مقام سعی ۵۷۰. مقام حسنه ۵۷۱. مقام صلح ۵۷۲. مقام عزت ۵۷۳. مقام تجلی صفات در صفات فعل ۵۷۴. مقام درآمدن حق به لباس فعل ۵۷۵. مقام تجلی صفات خاصه ۵۷۶. مقام تجلی در قرآن ۵۷۷. مقام تجلی فعل ۵۷۸. مقام تجلی ذات صرف ۵۷۹. مقام تزین (آراسته شدن) ۵۸۰. مقام ملاقات (دیدار) ۵۸۱. مقام یمین (سوگند) ۵۸۲. مقام قسم (سوگند) ۵۸۳. مقام سمع (شنوایی) ۵۸۴. مقام لسان (زبان) ۵۸۵. مقام اخذ و عطا ۵۸۶. مقام کمال ۵۸۷. مقام نوال ۵۸۸. مقام میراث ۵۸۹. مقام امر به معروف ۵۹۰. مقام وسم ۵۹۱. مقام مبارزه ۵۹۲. مقام کسر (شکستن) ۵۹۳. مقام رؤیت قدم ۵۹۴. مقام رؤیت قدم قدم ۵۹۵. مقام بقاء ۵۹۶. مقام بقای بقاء ۵۹۷. مقام ازل ۵۹۸. مقام ازل ازل ۵۹۹. مقام ابد ۶۰۰. مقام ابدالابد ۶۰۱. مقام فنا ۶۰۲. مقام فنای فنا ۶۰۳. رؤیت قدمیت در نفس او - توضیحات (۶۰۹-۶۱۲)

مقامات نقیبان ۶۱۷

۶۰۴. مقام حلم (بردباری) ۶۰۵. مقام غضب (خشم) ۶۰۶. مقام فواد (دل) ۶۰۷. مقام روح ۶۰۸. مقام روح روح ۶۰۹. مقام عین (چشم) ۶۱۰. مقام تصرف ۶۱۱. مقام حفظ ۶۱۲. مقام سنه (خواب سبک) ۶۱۳. مقام نوم (خواب) ۶۱۴. مقام میان خواب و بیداری (یقظه) ۶۱۵. مقام خواب دیده و بیداری دل ۶۱۶. مقام استمساک - عروقه‌الوئی (چنگ زدن به رشته محکم) ۶۱۷. مقام قصم (شکستن) ۶۱۸. مقام رؤیت احیاء مردگان ۶۱۹. مقام منت ۶۲۰. مقام ادخار (اندوختن) ۶۲۱. مقام نذر ۶۲۲. مقام احصار (محدود کردن چیزی) ۶۲۳. مقام سما ۶۲۴. مقام خطا ۶۲۵. مقام رسوخ ۶۲۶. مقام نزول (پایین آمدن) ۶۲۷. مقام اسحار (سحرها) ۶۲۸. مقام شهادت حق بر خودش ۶۲۹. مقام محاذنه ۶۳۰. مقام هوائف ۶۳۱. مقام سماع تسبیح کوه‌ها ۶۳۲. مقام حیات طیبه ۶۳۳. مقام هدوء (آرامش) ۶۳۴. مقام لباس هیبت بر عارف ۶۳۵. مقام تربیت خاص ۶۳۶. مقام فراموشی حال صحو در سکر (فراموشی حال هوشیاری در مستی) ۶۳۷. مقام درنگ در غیبت ۶۳۸. مقام غَض (چشم‌پوشی) ۶۳۹. مقام رؤیت سجود کون (وجود) ۶۴۰. مقام تحیت فرشتگان برای عارف ۶۴۱. مقام رؤیت خضر و الیاس ۶۴۲. مقام معرفت سرنوشت مردم ۶۴۳. مقام تصرف در ملک ۶۴۴. مقام هویت ۶۴۵. مقام ندای خفی ۶۴۶. مقام رؤیت ملک به صورت آدم ۶۴۷. مقام تمنای فنا ۶۴۸. مقام مقبول شدن به صفت محبت در میان مردم ۶۴۹. مقام انتظار مکاشفه برای عارف ۶۵۰. مقامی که در آن عارف از نظر مردم مورد پذیرش نیست ۶۵۱. مقام نام‌گذاری خداوند عارف را بانام خود و پذیرش او ۶۵۲. مقام نام‌گذاری عارف به اسم اعظم او ۶۵۳. مقام رفع عبادت زیاد از محب - توضیحات (۶۴۱-۶۳۳)

مقامات اصفیاء ۶۴۳

۶۵۴. مقام رؤیت نور در آتش ۶۵۵. مقام وارد شدن حضرت بدون اجازه ۶۵۶. مقام خبر از احوال بدون اجازه ۶۵۷. مقام جرأت‌ورزی در اسقاط ادب ۶۵۸. مقام بیرون آمدن از حدثان ۶۵۹. مقام سماع ثنائی حق بر او ۶۶۰. مقام سؤال حق و حل عقد نه از بنده به صفت اعلام مرادش ۶۶۱. مقام اخفای دست و پا در حال مراقبه ۶۶۲. مقام گشودن گره از زبان عارف ۶۶۳. مقام اصطناع ۶۶۴. مقام رؤیت مخایل (خیال‌ها) ۶۶۵. مقام ترس از رؤیت آیات ۶۶۶. مقام ترس پس از آرامش ۶۶۷. مقام معارضه نفس پس از مکاشفه ۶۶۸. مقام عصیان پس از برگزیدگی ۶۶۹. مقام معرفت خطاب ۶۷۰. مقام عبادت بدون فترت ۶۷۱. مقام رشد اول ۶۷۲. مقام تسخیر آتش بر او ۶۷۳. مقام فهم خاص ۶۷۴. مقام تسبیح پرنده و همه اشیاء با او ۶۷۵. مقام نهی از کلام و خطاب هنگام مسابقه جرم ۶۷۶. مقام اخفای ولایت ۶۷۷. مقام سؤال معشوق از عاشق خود پس از آن که خود را بر او عرضه کرد ۶۷۸. مقام شب ۶۷۹. مقام دگرگونی ۶۸۰. مقام علم به زبان پرنندگان ۶۸۱. مقام بنده سرگشته چون با همه جهات سجده کند ۶۸۲. مقام اجابت مضطر ۶۸۳. مقام سکون از وجد و هیجان ۶۸۴. مقام از گریه افتادن ۶۸۵. مقام سجود خورشید و ماه و ستاره برای عارف ۶۸۶. مقام لرزش و آرامش پوست‌ها و قلب‌ها ۶۸۷. مقام رؤیت حق ۶۸۸. مقام کشتن عارف، مدعی را از روی غیرت ۶۸۹. مقام وصل به مراد (مقصود) ۶۹۰. مقام رؤیت حق در خویشتن و در عالم این مقام عین الجمع ۶۹۱. مقام بطش (سخت گرفتن) ۶۹۲. مقام معرفت مخاطب با لحن کلامش ۶۹۳. مقام رضایت حق از بنده و عشق او به بنده‌اش ۶۹۴. مقام تقدم (پیشی گرفتن) ۶۹۵.

مقام جایگاه راستی ۶۹۶. مقام محبوب شدن ایمان و زینت گرفتن دل به آن ۶۹۷. مقام عین حق ۶۹۸.
مقام رهبانیت ۶۹۹. مقام کتب ایمان ۷۰۰. مقام تایید به روح القدس ۷۰۱. مقام غبن (پشیمانی) ۷۰۲.
مقام دگرگونی صفت التباس ۷۰۳. مقام رؤیت اشیاء - توضیحات (۶۵۹)

مقامات اولیاء ۶۶۱

۷۰۴. مقام اعلان ۷۰۵. مقام تخنس ولی ۷۰۶. مقام مشیت ۷۰۷. مقام علیین ۷۰۸. مقام مسافرت
۷۰۹. مقام عین قهر ۷۱۰. مقام طوارق ۷۱۱. مقام یتیم (بی کسی) ۷۱۲. مقام گفتگو با نعمت ها ۷۱۳. مقام
بازگشت از پایان به آغاز ۷۱۴. مقام حوادث ۷۱۵. مقام شبهه ۷۱۶. مقام رؤیت ناگهانی ملک در نخستین
امرش ۷۱۷. مقام قدح ۷۱۸. مقام قرع (کوفتن) ۷۱۹. مقام نسبت ۷۲۰. مقام نگاه به نفس خود ۷۲۱. مقام
تمنا کردن ولی وصف قدم را ۷۲۲. مقام دو قوس ۷۲۳. مقام سدره المنتهی ۷۲۴. مقام جنت ۷۲۵. مقام
معلوم ۷۲۶. مقام امین ۷۲۷. مقام شرف ۷۲۸. مقام حجاب ۷۲۹. مقام ایستادن ولی در برابر قرام اعظم
۷۳۰. مقام سیر در نور و ظلمت ۷۳۱. مقام رؤیت دریای عجائب ۷۳۲. مقام نوادر ۷۳۳. مقام رفارف
۷۳۴. مقام حضرت ۷۳۵. مقام کرسی ۷۳۶. مقام حیرت میان عرش و کرسی ۷۳۷. مقام حظیره قدس
۷۳۸. مقام برگ های علیا (صفائح علیا) ۷۳۹. مقام سرادق مجد ۷۴۰. مقام عرش ۷۴۱. مقام بهت ۷۴۲.
مقام عالم عرش ۷۴۳. مقام دریای عرش ۷۴۴. مقام انوار عرش ۷۴۵. مقام حجاب قدرت ۷۴۶. مقام
انتظار پس از حیرت ۷۴۷. مقام شرب مسرت بخش ۷۴۸. مقام قوت پس از ضعف ۷۴۹. مقام اشراق نور
قدم در عدم ۷۵۰. مقام خطاب سرمد ۷۵۱. مقام رؤیت جلال پس از خلاء و مداع ۷۵۲. مقام خجلت در
معرفت هنگام کشف رؤیت ۷۵۳. مقام ثنائی خاص - توضیحات (۶۷۶-۶۷۵)

مقامات اهل اسرار (نجباء) ۶۷۷

۷۵۴. مقام ظهور صفات ۷۵۵. مقام کشف صفت علم ۷۵۶. مقام کشف صفت قدرت ۷۵۷. مقام کشف
صفت شنوایی ۷۵۸. مقام کشف نور بصر حق ۷۵۹. مقام کشف صفت کلام ۷۶۰. مقام کشف صفت اراده
قدیم ۷۶۱. مقام کشف نور حیات ازلی ۷۶۲. مقام رؤیت ذات در صفات ۷۶۳. مقام اصطلام پس از
تمکین ۷۶۴. مقام حرکت سر در انوار عزت قدم ۷۶۵. مقام خرس خرس ۷۶۶. مقام ابهام ۷۶۷. مقام بقاء
دیدگان با صفت ادراک کل باکل ۷۶۸. مقام ظهور صفات در صفات ۷۶۹. مقام ظهور نور عظمت ۷۷۰.
مقام ظهور کبریاء ۷۷۱. مقام عزت ۷۷۲. مقام صولت ۷۷۳. مقام سطوت ۷۷۴. مقام رؤیت سبحات
۷۷۵. مقام رؤیت صمدیت ۷۷۶. مقام عین نور ۷۷۷. مقام بهاء (روشنی و زیبایی) ۷۷۸. مقام جمال
۷۷۹. مقام جلال ۷۸۰. مقام کشف اسرار ذات ۷۸۱. مقام التباس خاص صرف در صرف ۷۸۲. مقام قسم
حق به اهل سر ۷۸۳. مقام دعوی ربوبیت در حضرت ۷۸۴. مقام محمود ۷۸۵. مقام بیرون شدن از رسوم
ازل و ابد و قدم و بقا ۷۸۶. مقام ادراک اهلیت اصل ۷۸۷. مقام طوفان و آن پس از اتصاف به صفات حق
و نزدیکی به اوست ۷۸۸. مقام نبود مشاهده ۷۸۹. مقام بازگشت از معاینه به علم ۷۹۰. مقام طلب اصل
در فروع آیات ۷۹۱. مقام بازگشت از ناشناختگی ها به شناخته ها ۷۹۲. مقام رؤیت لوایح در حیرت
۷۹۳. مقام هبوط روح از استقرار معرفت و رؤیت معروف به عالم حقوق ۷۹۴. مقام گریستن از حق بر
حق ۷۹۵. مقام یافتن شهوت عشق اصلی ۷۹۶. مقام شادی در غیبت ۷۹۷. مقام رسیدن به معشوق پس

از دوری و هجر ۷۹۸. مقام خندیدن حق خود بخود (ناگهان) ۷۹۹. مقام فرار پس از وصال ۸۰۰. مقام
تقرب حق به عارف ۸۰۱. مقام عتاب میان قرب و بعد ۸۰۲. مقام اهتمام پس از وصال ۸۰۳. مقام
صلابت دل عارف در فترت و تمکین او در مقام غیبت - توضیحات (۶۹۰-۶۸۹)

مقامات مصطفین..... ۶۹۱

۸۰۴. مقام نعمت و استدراج ۸۰۵. مقام استدراک ۸۰۶. مقام استنباط ۸۰۷. مقام فتوی ۸۰۸. مقام قضاء
۸۰۹. مقام علم مجهول ۸۱۰. مقام تجلی قدر ۸۱۱. مقام ظهور راز سرنوشت با صفت ابهام ۸۱۲. مقام
تجلی دست ۸۱۳. مقام تجلی قَدَم (پا) ۸۱۴. مقام تجلی وجه (روی) ۸۱۵. مقام تجلی نفس به شیوه
التباس ۸۱۶. مقام خندیدن حق در روی عارف در نیمه‌های شب ۸۱۷. مقام بی خوابی ۸۱۸. مقام
رعونیت طبع از لطافت عشق ۸۱۹. مقام سخن غیر معقول و هذیان گفتن در انس ۸۲۰. مقام ازیز
(جوشش) ۸۲۱. مقام ترنم ۸۲۲. مقام زمزمه ۸۲۳. مقام شنیدن ابیات (اشعار) ۸۲۴. مقام شنیدن قرآن
خاص ۸۲۵. مقام شنیدن حدیث ۸۲۶. مقام پذیرش صفات خاص متشابه مقابل عارف در هنگام
خشنودی ۸۲۷. مقام نمایان گشتن صفات خاص به صورت انسان زیبا در هنگام صحو و سکر ۸۲۸.
مقام تظاهر به مستی در هنگام نشاط ۸۲۹. مقام تواجد ۸۳۰. مقام رؤیت روح و ادراک آن در صورت زیبا
۸۳۱. مقام رؤیت نفس در صورت زشت ۸۳۲. مقام رؤیت ابلیس با رؤیت حیل هایش ۸۳۳. مقام
رؤیت دنیا به صورت آن و زشتی‌ها و نیکی‌ها و سرورهاش ۸۳۴. مقام رؤیت جن ۸۳۵. رؤیت مرگ در
قبرها ۸۳۶. مقام مکاشفه ملکوت تحت زمین ۸۳۷. مقام سوار شدن بر گاو زمین ۸۳۸. مقام رؤیت
سقوط فلک از فلک قطب (گروه قطب) ۸۳۹. مقام شنیدن سازها ۸۴۰. مقام اظهار فعل مجهول و حکم
مجهول ۸۴۱. مقام خاص ۸۴۲. مقام خاص الخاص ۸۴۳. مقام حق ۸۴۴. مقام حقیقت ۸۴۵. مقام
حقیقة الحقیقة ۸۴۶. مقام حقوق ۸۴۷. مقام صفای صفا ۸۴۸. مقام زواید ۸۴۹. مقام فوائد ۸۵۰. مقام
آشامیدن شراب وصل از دست حق بی واسطه ۸۵۱. مقام ظهور وجه حق از روزنه غیب ۸۵۲. مقام
کشف قیامت ۸۵۳. مقام انکشاف آتش و مالک و یارانش و آنچه در آن بر صفت بهشت است و انکشاف
نشانه‌های قریب الوقوع آن - توضیحات (۷۰۷-۷۰۵)

مقامات خلفاء..... ۷۰۹

۸۵۴. مقام گریستن در خنده ۸۵۵. مقام بیرون از امتحان ۸۵۶. مقام هم مفرد ۸۵۷. مقام انقطاع طلب
۸۵۸. مقام قنوط (ناامیدی) ۸۵۹. مقام تدمر بر خدا (گستاخی کردن در برابر خدا) ۸۶۰. مقام سر مجرد
۸۶۱. مقام حکایات ارواح با خلفاء ۸۶۲. مقام فهم سخن حیوانات ۸۶۳. مقام رؤیت ملک در صورت
پرنده ۸۶۴. مقام رؤیت عزرائیل پیش از مرگ ۸۶۵. مقام رفتن نور دیدگان ۸۶۶. مقام هو بدون هو ۸۶۷.
مقام لطیفه ۸۶۸. مقام غلط ۸۶۹. مقام تمنای نبوت ۸۷۰. مقام فراغت از تمنای نبوت ۸۷۱. مقام غیرت
بر پیامبران ۸۷۲. مقام غیرت بر فرشتگان ۸۷۳. مقام گفتگو با فرشتگان ۸۷۴. مقام فقد دردهای شمشر
در وجد ۸۷۵. مقام لیس ۸۷۶. مقام درخواست انانیت ۸۷۷. مقام طیران ۸۷۸. مقام ضیاع (نابودی)
۸۷۹. مقام خفقان (تپش قلب) ۸۸۰. مقام سرمای در وجد با سوختن ۸۸۱. مقام سوختن در وجد بدون
سرما ۸۸۲. مقام گریستن در وجد ۸۸۳. مقام گشوده شدن دردهای اجابت پس از درخواست ۸۸۴. مقام

وجد ناگهانی که عارف سبیش را نمی شناسد ۸۸۵. مقام رفتن حلاوت طاعت ۸۸۶. مقام وجد از اشتیاق بوی خوش ۸۸۷. مقام رقت قلب و صلابت آن ۸۸۸. مقام زدن حق عاشق خود را با صفت متشابه ۸۸۹. مقام ندای حق ولی خویش را و او را با نام پیامبران بخواند ۸۹۰. مقام خطاب معکوس ۸۹۱. مقام حبس زبان از ذکر و تسبیح ۸۹۲. مقام خوردن از دست پیامبران و فرشتگان و حوران ۸۹۳. مقام طی الارض ۸۹۴. مقام سخن گفتن حق بر زبان حیوانات و پرندگان و درندگان و حرکات بادها ۸۹۵. مقام ظهور حال از ذکر شهوات ۸۹۶. مقام ناتوانی از افشای سری که چگونه می تواند رازش را بر ملا کند ۸۹۷. مقام شوق و حق به عاشقان و شیفتگان ۸۹۸. مقام تواضع معشوق در برابر عاشق ۸۹۹. مقام معرفت اوقات اجابت دعا ۹۰۰. مقام ندای حق به معشوق خویش ۹۰۱. مقام ندای حق از کوه‌های ویژه مانند حراء و طور و قاف ۹۰۲. مقام ندای حق از درون مشرق‌ها و مغرب‌ها ۹۰۳. مقام رؤیت انوار صفت عظمت و کبریا در لباس شیر قلّه کوه قاف هنگام خوردن همه پیامبران و اولیاء - توضیحات (۷۲۱)

مقامات بدلاء..... ۷۲۳

۹۰۴. مقام رؤیت کل به عین همه صفات در اشکال افعال ۹۰۵. مقام پرسش و درخواست از اولیّت ۹۰۶. مقام رؤیت درود حق از تشبیه بر ولی اش ۹۰۷. مقام رؤیت درود حق بر محبان بالای هفت آسمان ۹۰۸. مقام آگاهی از شب قدر ۹۰۹. مقام بیرون شدن از رسوم علم به علم لدنی ۹۱۰. مقام اسقاط غیر خود از طریقت ۹۱۱. مقام تخلّق به اخلاق الهی ۹۱۲. مقام درخواست این که ای کاش او را نمی آفرید ۹۱۳. مقام گناه ۹۱۴. مقام هویت که در آن عبودیت ساقط می شود ۹۱۵. مقام ترک نماز ۹۱۶. مقام نبودن حس ۹۱۷. مقام گمنامی ۹۱۸. مقام عمل بدون چشم داشت ۹۱۹. مقام الفت یافتن اشیاء به عارف صادق ۹۲۰. مقام نابودی علم در مشاهد ۹۲۱. مقام بیرون شدن از علت ۹۲۲. مقام تبدیل بدی‌ها به نیکی‌ها ۹۲۳. مقام نماز در مشاهده ۹۲۴. مقام نماز در انانیت ۹۲۵. مقام سقوط ولی از عین ولی ۹۲۶. مقام ظهور حقیقت بدون رسم ربوبیت ۹۲۷. مقام نمایان شدن نکره در لباس نکره (ناشناختگی از ناشناختگی) ۹۲۸. مقام اطاعت نفس بدون اختیارش ۹۲۹. مقام رضوان اکبر ۹۳۰. مقام شهادت (شهید) ۹۳۱. مقام معاشرت در مقام قدس ۹۳۲. مقام آنچه در اجل کشف کرد ۹۳۳. مقام اکمال ۹۳۴. مقام نقابت ۹۳۵. مقام وراء ۹۳۶. مقام وراء وراء ۹۳۷. مقام غمام ۹۳۸. مقام ضباب ۹۳۹. مقام یافتن اثر خداوند پس از برطرف شدن ضباب ۹۴۰. مقام غلبه شهوت ۹۴۱. مقام یافتن نفحات از شمال حق ۹۴۲. مقام یافتن لذت طعام روح در دهان ۹۴۳. مقام پاک شدن بدن به پاکی لطیف ترین پاکی‌ها ۹۴۴. مقام احساس اهل غیب بدون رؤیت عین و قلب ۹۴۵. مقام غیبت حق پس از ظهور ۹۴۶. مقام خروج عروس قدم از حجاب غیب به طور ناگهانی و وارد شدنش در حجاب غیب پس از تصرف ۹۴۷. مقام ایستادن میان دریاها و کوههای ملکوت ۹۴۸. مقام انکار حق آنچه بر محب و عاشقش ساز لغزش بگذرد ۹۴۹. مقام اشتغال به نوافل پس از ترک آن ۹۵۰. مقام رؤیت وجود هنگامی که کمتر از خردل می باشد ۹۵۱. مقام رؤیت ایجاد حق وجود را از عدم هنگام عدمش ۹۵۲. مقام فراموش عارف وجود خدا را در ظاهر و باطن ۹۵۳. مقام نقصان وجد و زیادی علم - توضیحات (۷۳۷)

مقامات اقطاب و غوث‌ها..... ۷۳۹

۹۵۴. مقام آموختن فرشتگان حقایق علوم را از ایشان ۹۵۵. مقام فرود آمدن فرشته بر قلب آنان ۹۵۶.

مقام رؤیت ملک بر صورت قطب ۹۵۷. مقام رؤیت ابلیس بر هیئت آن ۹۵۸. مقام نگاه او به آسمان تا فرشتگان یا چیزی از ملکوت را به واسطه و ناگهانی ببیند ۹۵۹. مقام دعا هنگام رؤیت گرفتاری ۹۶۰. مقام پرسش از سر قدر ۹۶۱. مقام آگاهی یافتن بر معرفت نیکبختان و نگون بختان ۹۶۲. مقام رؤیت ظهور اسرار قیامت ۹۶۳. مقام کشف علم مجهول از سرنوشت ۹۶۴. مقام یافتن سر ۹۶۵. مقام ذکر روح ۹۶۶. مقام ذکر آن چه در میثاق اول دید ۹۶۷. مقام دهشت و وله بر سرمدیت ۹۶۸. مقام ملک ۹۶۹. مقام پوشاندن صورت از چشمان خلق ۹۷۰. مقام علم به فرود آمدن غوث پیش از آمدنش به این جا ۹۷۱. مقام حکم به آن چه در شکم زنان از پسر و دختر باشد ۹۷۲. مقام علم به حضور مرگ قبل از آمدنش ۹۷۳. مقام حکم به آن چه در آینده از غیب بیاید ۹۷۴. مقام قدرت به اظهار شی معذوم ۹۷۵. مقام این که چون مرگ را آرزو کند در همان لحظه بمیرد ۹۷۶. مقام اسقاط نفس قطب ۹۷۷. مقام غیاثت (غوث بودن) ۹۷۸. مقام چون چیزی از ذهنشان خطور کند آن چیز در همان لحظه موجود شود ۹۷۹. مقام سبب فرشتگان با او ۹۸۰. مقام سخن گفتن جمادات با او ۹۸۱. مقام رؤیت جبرئیل و دیگر فرشتگان در ظاهر و گفتگو با ایشان ۹۸۲. مقام ایجاد معذوم در مکاشفه ۹۸۳. مقام افعال مجهول ۹۸۴. مقام خوردن غذا از بهشت ۹۸۵. مقام عدم درخواست خوردن غذای دنیا ۹۸۶. مقام ظهور نور در ظاهر از او ۹۸۷. مقام حکم بین خضر و الیاس ۹۸۸. مقام عفو پیش از عتاب ۹۸۹. مقام اصلاح و تنبیه اسرار پیش از خطاها ۹۹۰. مقام شفقت بر کفار ۹۹۱. مقام ظهور نور جمال حق از روی او ۹۹۲. مقام جدایی ابلیس و سربازانش از او ۹۹۳. مقام تأثیر نور قطب در شیطان تا این که شیطان فرمانبر او شود و نزد او انصاف دهد و در رؤیت قطب با وجد وی وجد کند ۹۹۴. مقام سقوط رسوم کفر و اسلام از قلب قطب ۹۹۵. مقام پوشاندن خداوند به ایشان لباس هیبت و سلطنت حتی پیامبران و اولیاء و فرشتگان از آنان مضطرب می شوند ۹۹۶. مقام روحانیت صورت او ۹۹۷. مقام بیگانگی از خلق و خلقت اگرچه پیامبر یا ولی یا فرشته باشد ۹۹۸. مقام علم به عواقب خلق ۹۹۹. مقامی که چون شخص را دید که به کسی می آموزد که از پس او می آید ۱۰۰۰. مقامی که چون بر آسیب دیدگانی از قبیل بیماری پیسی و جذام و کور مادرزاد دست بکشد با اذن خدا از بین برود ۱۰۰۱. مقام غوث در مقام ابتهال (اخلاص در دعا کردن) ۱۰۰۲. مقام تربیت ابدال و علوم حقایق را به آنان آموختن ۱۰۰۳. مقام ربانیت قطب ۱۰۰۴. مقام علم اسماء کلیه که مخصوص قطب است

فهرست ها	۷۵۹
آیات	۷۶۱
احادیث	۷۷۳
سخنان عارفان	۷۸۳
اعلام	۷۸۹
اصطلاحات عرفانی	۸۰۱
منابع و مآخذ	۸۰۵

پیشگفتار

عرفان یک حرکت فرهنگی گسترده‌ای است که از قرن دوم هجری آغاز گشته و در قرن هفتم مبدل به درخت کهنسالی می‌شود که در دامن خود شاخه‌هایی چون عرفان عملی، عرفان نظری، عرفان ادبی و تأویل عرفانی را پرورش داده است.

اما به سبب کثرت و تنوع میراث عرفانی؛ جهانیان تاکنون با بخش اندکی از اندیشه‌های بلند عرفانی و تعداد کمی از شخصیت‌های برجسته عرفان اسلامی - به خصوص عرفان ایرانی - اسلامی آشنایی یافته‌اند.

همان‌طور که می‌دانیم مهمترین کار یا بهتر بگوییم نخستین گام در پژوهش و تحقیق پیرامون عرفان؛ معرفی، تصحیح و ترجمه متون مهم عرفانی؛ و نیز تنظیم زندگی‌نامه شخصی عارفان و ثبت احوالات معنوی ایشان همراه با نقد منصفانه و به دور از غرض‌ورزی است.

یکی از این اشخاص روزبها بقلی (۵۲۲-۶۰۶ ه‍.ق) است. عارفی بزرگ که به ناحق در میان ما گمنام مانده است. در سال‌های اخیر محققان و پژوهشگرانی چون هانری کربن و محمد معین به ویرایش و تصحیح دو کتاب ارزشمند او همت گمارده‌اند که عبارتند از: *عبر العاشقین* و *شرح شطیحات*. پیش از این نیز دو زندگی‌نامه از روزبها به نام‌های *روح الجنان* و *تحفة اهل العرفان* به قلم نوادگان او به نگارش درآمده بود.

بهتر است از لویی ماسینیون نیز نام ببریم که نخستین محقق اروپایی بود که در سال ۱۹۱۲ در تحقیقات خود پیرامون اندیشه‌های حلاج، روزبها را به جهانیان معرفی کرد. با انتشار تعدادی از آثار روزبها، ابعاد تازه‌ای از تجربیات عرفان ایرانی برای پژوهشگران عرفان گشوده شد.

به نوشته کارل ارنست؛ روزبها عارفی است که دارای یک زندگی معنوی و باطنی و پر از اشراقات و مکاشفات درونی که همه‌اش جذبه و شور و مستی بوده است، روزبها این مشاهدات و مکاشفات خود را به زبان‌های فارسی و عربی نقل کرده و ضمن تفسیر این مشاهدات بر حسب یک پایه قرآنی، آن را بر مبنای علوم عرفانی و حکمی تفسیر کرده و آنگاه در قالب سبکی شاعرانه بیان کرده است. میراث عرفانی برجای مانده از او مجموعه‌ای است متنوع از: عرفان که مبتنی بر مشاهدات و مکاشفات اشراقی اوست، تفاسیر قرآنی، مباحث فقهی، حدیثی و الهیات و حکمت الهی.

آثار او مشحون از احساسات شاعرانه است که در آن گل‌های سرخ و عنده‌لیان، تمثیلی از

باغ‌های ایرانی را دارند و به گفته آنماری شیمل: آن چه تأثیر بسیار عمیقی بر خواننده آثار روزبهان می‌گذارد سبک خاص اوست، که بعضی اوقات ترجمه آن به اندازه ترجمه آثار احمد غزالی دشوار است و آرایش و جمله‌بندی قوی‌تر و ژرف‌تری دارد. زبان او دیگر زبان مَدرسی شارحان اولیه عرفان نیست، که سعی داشتند مراحل و منازل سالکان را طبقه‌بندی کنند. زبان او زبان پالایش یافته به دست شعرای ایران به سبک سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی است که انعطاف‌پذیر و شورانگیز و لبریز از گل و بلبل است.^۱

سلوک باطنی و درونی روزبهان به عقیده هانری کرین مبتنی بر این اصول است: ۱. تجلی الهی، تجلی جمال الهی در انسان است؛ ۲. مجسمه (ص) چهره اعلای پیامبری در مذهب عشق است؛ ۳. معنای نبوی این جمال بر کسی آشکار می‌شود که به راز یا نمود آئینه پی برد؛ ۴. بنیاد ازلی عشق در ماقبل هستی در ازلیت ارواح قدسی است؛ ۵. به تحقق رساندن معنای نبوی معادل برگرداندن حجاب به آینه و رسیدن به مقام شاهد - مشهود (مانند عاشق - معشوق) است؛ و این در حکم گذر از عشق مجازی به عشق حقیقی است؛ ۶. عشق انسانی در اوج ربانیت خود به راز توحید باطنی می‌رسد.^۲

در این نوشتار کوتاه، قصد بیان تجارب عارفانه و معرفی آثار و بررسی شخصیت عرفانی روزبهان را ندارم که این مهم در بخش سلوک درونی و کشف و شهودهای عارفانه در همین کتاب آورده شده است.

نگارنده نخستین بار با ترجمه و شرح کتاب منطق الاسرار ببیان الانوار تحت عنوان مکاشفات صوفیان، به بررسی جامع این اثر گرانسنگ روزبهان پرداخت. اینک، ترجمه و شرح دومین اثر روزبهان به نام مشرب الارواح یا هزار و یک مقام از مقامات عارفان تقدیم رهروان طریقت و مذهب عشق می‌شود.

روزبهان با تأسی از خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین که هزار منزل را در صد مقام و صد مقام را در ده باب، از آغاز تا پایان، بررسی کرده است، هزار مقام را در بیست باب و در هر باب پنجاه مقام از مقامات عارفان را آورده است. این کتاب شامل بسیاری از تجارب عرفانی و روانی است که سالک در حین سیر و سلوک بایستی آن‌ها را تجربه کند، و در حقیقت کتاب شامل مجموعه‌ای از اصطلاحات فنی صوفیانه است.

روزبهان در مقدمه کتاب می‌نویسد: چون خواستم مریدان را از برخی مقامات عارفان خبر دهم، از عبارات ایشان به اندازه فهم مریدان هزار مقام را انتخاب کردم تا آنان به راه ورود اولیاء و

۱. کارل ارنست، روزبهان بقلی، ترجمه مجدالدین کیوانی، ص ۱۲.

۲. داریوش شایگان، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ص ۳۴۹.

مسالک برگزیدگان - و آن چه برای آنان نزد خداوند از بزرگی مقامات و لطائف مکاشفات باشد - بر همه آنها آگاهی یابند... چون میان بنده و پروردگار منازلی است که اگر آن را طی نکند حقایق عبودیت و ربوبیت را نشناسد...

آن گاه ادامه می دهد: چون سالک حرکت کند، موکل حيله و مكری کند و سالک را از رفتن باز بدارد و میان او خداوند مانع و پرده ای می افکند. از این رو باید راه های نجات و رهایی از آفات و اسرار مقامات برای آنان نمایان شود، به همین خاطر هزار مقام را در بیست باب نگاشتم و در هر باب پنجاه مقام را بیان داشتم.

از کتاب مشرب الارواح نسخه خطی در کتابخانه عمومی دیار بکر B ۱۵۲۹، استنساخ شده در ۱۴۰۹/۸۱۲ نگهداری می شود و در سال ۱۹۷۴م، با ویرایش نظیف حوجا، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول ترکیه آن را به چاپ رسانید.

در صفحه آخر کتاب روزبهان سال پایان نگارش آن را ۵۷۹ هـ / ۱۱۸۴م یعنی هنگامی که وی پنجاه و دو ساله بود ذکر می کند.

پس از ترجمه کتاب در بخش توضیحات به شرح و توضیح پاره ای از واژگان فنی که روزبهان از آن با نام مقام یاد کرده، پرداخته ایم، و ضمن ارائه معنای لغوی واژگان با استفاده از منابع غنی دیگر ادبیات عرفانی آن را شرح و بسط داده ایم؛ منابعی چون مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، شرح تعرف، کشف المحجوب، رساله قشیریه، فتوحات مکیه، و فصوص الحکم ابن عربی، مصباح الانس، کشاف اصطلاحات الفنون، مفتاح الکفایه و مصباح الهدایه، عوارف المعارف، احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت غزالی، تمهیدات و نامه های عین القضاة همدانی، جامع الاسرار، شرح شطحیات، مرصاد العباد، قوت القلوب، اللمع فی التصوف، تذکرة الاولیاء، نفحات الانس، انسان کامل نسفی و ده ها منبع دیگر که همه در پاورقی ها و منابع و مآخذ ذکر شده اند.

لازم به ذکر است که در آماده سازی و صفحه آرایی کتاب و نیز تنظیم فهرست های پایان کتاب از کمک های بی دریغ همسرم سرکار خانم لادن جوانی که با بردباری لبریز از عشق همراه بوده، بهره برده ام، از او به خاطر این همه زحمات سپاس و تقدیر می نمایم.

سرگشته راه عشق

قاسم میرآخوری

پاییز ۹۱

مبشر طریق عشق

(سلوک درونی و کشف و شهودهای عارفانه)

روزبهان بقلی شیرازی در سال ۵۲۲ ه‍.ق / ۱۱۲۸ م در فسا از ناحیه فارس در خانواده‌ای که از طایفه‌ی دیالمه بودند، تولد یافت. نخستین حالات عرفانی را در سال‌های سه، هفت و پانزده تجربه کرد. چنان‌چه در کتاب کشف‌الاسرار خویش گوید: «چون به سن سه سالگی رسیدم در دلم آمد که خدای من کجاست. کودکان را می‌دیدم و از ایشان می‌پرسیدم که شما خدای خود را می‌شناسید؟ جواب می‌دادند و می‌گفتند: خدای را دست و پای و جوارح نیست، زیرا از پدران خود شنیده بودند که خداوند از دست و پا و جوارح منزّه است. از این سخن مرا وجدی حاصل آمد و شتابان دویدم، حالتی بر من عارض شد شبیه آن‌چه با انوار ذکر و پیام‌های آسمانی ناشی از تأمل و تفکر بر شخص عارض می‌شود، اما حقیقت آن‌چه بر من گذشت درنیافتم.»^۱

در هفت سالگی حالات عرفانی خاص در وی بروز می‌کند که سراسر جذب و شور است و حکایت از عشقی خودجوش و برخواسته از ذکر و طاعت حق می‌باشد. «من به هفت سالگی رسیدم، در قلب من عشقی به ذکر و طاعت حق پیدا شد. در درون خویش، غورکردم تا آن را شناختم. آن گاه عشق سوزان دامن قلبم را گرفت و آن را در آتش خود ذوب کرد. دیوانه عشق شدم، قلبم در دریای ذکر ابدی و در بوی مشکین قداست غرقه گردید. آن گاه جذبات قدسی، بی‌هیچ درد و اندوهی بر من ظاهر شد، دلم را با مهربانی و چشمانم را با اشک به هیجان آورد. نمی‌دانستم این جز یاد خدا چه می‌توانست باشد. در آن زمان همه وجود را به گونه‌ای می‌دیدم که گویی سر به سر چهره‌های زیباست. در خلال این دوره به گوشه‌گیری، عبادت، طاعت و زیارت مشایخ علاقه‌مند شدم.»^۲

در پانزده سالگی همه آن شوریدگی‌ها و دل‌تنگی‌های عاشقانه به اوج خود می‌رسد: «وقتی به پانزده سالگی رسیدم، رمضان بود، گویی از عالم غیب به من خطاب شد که (تو پیامبری). در دل خویش گفتم که از والدینم شنیده‌ام» پس از محمد پیامبری وجود ندارد، پس چگونه می‌توانم

۱. کشف‌الاسرار، روزبهان بقلی، بند ۸

۲. همان، بند ۹

پیامبر (ص) باشم حال آن که می خورم و می نوشم، به خواهش غریزی و امیال نفسانی پاسخ می گویم؟ تصور می کردم پیامبران این نقص ها را ندارند. زمان سپری شد و من در عشقی تندگم بودم. پس از صرف ناهار از دکان خویش بیرون شدم و راه بیابان در پیش گرفتم. برای غسل تطهیر، آب جستجو کردم. صدای زیبایی شنیدم. درون و شوق من برانگیخته شد. گفتم: «ای کسی که سخن می گویی! با من باش!»

بر فراز تپه ای در آن نزدیکی رفتم، شخص خوش سیمایی را در هیأت مشایخ دیدم، اما قادر به سخن گفتن نبودم. او مطلبی درباره توحید گفت، اما چیزی از آن سر در نیاوردم. سهی و حیرتی مرا در میان گرفت»^۱

در ادامه می نویسد: «در این لحظه ترس مرا فرا گرفت. مردم مدام به این سو و آن سو می رفتند. من در ویرانه ای بودم تا شب فرا رسید. آن گاه آن جا را ترک کرده، به دکان خویش برگشتم. تاصبح در حال وجد، حزن و اندوه و واله و حیرت زده و گریان بودم. کلمات «عُقْرَانْک!» بی اراده بر زبانم جاری می شد، زبان از حرکت افتاد. من چنان بودم که گویی ساعت ها و روزها آن جا بوده ام. ساعتی دیگر آن جا ماندم. آن گاه حالت وجد بر من غلبه یافت، من هر چه در دخل داشتم بیرون افکندم، جامه های خویش دریدم و سر در بیابان گذاردم. یک سال و نیم در آن وضع، واله و حیران و گریان در حال وجد باقی ماندم. حالات عظیم وجدآمیز و الهامات غیبی هر روز بر من وارد می شد.»

«در آن حالات وجد و جذبه آسمان، زمین، کوه ها، دشت ها و درختان را به صورت نور می دیدم، پس از آن همه اضطراب به آرامش رسیدم.»^۲

مدت شش سال و نیم به این روش می گذرد، در این مدت شیخ روزبهان به دیدار صوفیان شتافته و به خدمت و عبادت و مجاهده می پردازد.

او دیدار خویش با شیوخ تصوف را چنین بیان می دارد. «من از آن حالت مکاشفه، خویشتن را باز یافتم و شوق خدمت به صوفیان را پیدا کردم. پس موی سر تراشیدم، گرچه مویی لطیف و زیبا داشتم. به میان صوفیان رفتم و در خدمت آنان کار کردم، به مجاهده و عبادت پرداختم، قرآن را مطالعه کردم و آن را حفظ نمودم. بیشتر اوقاتم به وجد و حالات روحی در میان صوفیه می گذشت. اما هیچ چیزی از مقوله کشف های پنهان برایم پیش نیامد تا این که روزی بر بام رباط، سرگرم تفکر درباره عالم غیب شدم. حضرت محمد (ص) را با ابوبکر، عمر، عثمان و علی پیش روی خود دیدم. این نخستین کشف من بود.»^۳

۱. همان، بند ۱۰.

۲. همان، بند ۱۱.

۳. همان، بند ۱۲.

شیخ روزبهان در بیست و پنج سالگی نخستین مرشد خود شیخ جمال‌الدین خلیل فسایی را برمی‌گزیند: «من در آن زمان مرشدی نداشتم، به وطن خود فسا بازگشتم و به جستجوی مرشد و راهنمایی برای خویش پرداختم. آن گاه خداوند مرا به شیخ جمال‌الدین ابی‌الوفاء ابن خلیل فسایی راهنمایی کرد. او نیز خود در آغاز راه بود.

خداوند در مصاحبت این مرد درهای ملکوت و کشف‌های متواتر بر قلب من گشود، در نزا و حالات روحی، دانش‌های غیبی و اسرار دینی بر من جاری شد. مواجید و کشف‌های بی‌شماری به من دست داد.»^۱

روزبهان در فسا به تحصیل فقه و حدیث و علوم ظاهری پرداخته، فقه را نزد فقیه ارشدالدین نیریزی می‌آموزد. آن گاه در سفری که به مصر داشته، صحیح بخاری را نزد حافظ سلفی در اسکندریه فرا می‌گیرد. روزبهان از فسا به شیراز مسافرت می‌کند، پس از ورود به شیراز در رباط ابو محمد الجوزک، اقامت می‌کند. پس از چندی رباط خویش را در باب الخدّاش بن منصور بنا کرده و در آن جا مسکن می‌گزیند. شیخ مدت هفت سال در کوه بموی شیراز مشغول ذکر و عبادت و دریافت بوده. در همین کوه است که چنان جذبه و شوری بر وی وارد می‌شود که می‌گوید: «ای کوه چه انوار تجلی که بر تو یافته‌ام». شیخ تا سال ۵۷۰ ه‍.ق در شیراز ساکن بود، آن گاه به شهر فسا می‌رود و در آن جا کتاب منطق الاسرار بینان‌الانوار را تألیف می‌کند.

در این اثنا، روایت‌ها و مکاشفاتی بر روزبهان بقلی وارد می‌شود. در جایی از کتاب کشف الاسرار می‌نویسد: «من خدا را با صفات قدرت، جلال و ازلیت بر بام خانه‌ام دیدم. گویی کل جهان را می‌دیدم، نوری خیره‌کننده، تو در تو و عظیم. او مرا از میان نور، به زبان فارسی، هفتاد بار آواز داد: روزبهان، من تو را برای امر ولایت برگزیده‌ام و محض عشق انتخاب نموده‌ام. تو ولی و حبیب منی، مترس و غم به خود راه مده، زیرا من خدای تو هستم، تو را در هر مقصدی که داری مراقبم. زانو زدم و بارها این کار را کردم.

آن گاه، دریا‌های وجد مرا در خود گرفت. حق حق‌گریه و فریادهای فزاینده امانم نمی‌داد، من از این رهگذر مشمول رحمت فراوان خداوند شدم.»^۲

در جایی دیگر گوید: «دو شیخ خوش‌چهره را در جامه صوفیان دیدم که شکل من بودند. دیگری را در بالا آویخته دیدم، چوبدستی آن دو شیخ با شعله‌ای بی‌دود می‌سوخت. سفره‌ای را از چادر آنان آویزان دیدم. به ایشان سلام کردم، آنان روی به من کرده، لبخند زدند، آن‌ها دو شیخ خوبروی بودند. یکی از آن دو سفره خویش را برداشت و آن را گسترده، در آن سفره کاسه‌ای

۱. همان، بند ۱۳.

۲. همان، بند ۱۴.

زیبا و چند قرص نان سفید خالص بود. او مقداری از آن نان‌ها را در کاسه تکه‌تکه کرد و روغنی زرد رنگ و بی‌وزن که در دیگ بود، در کاسه ریخت. او به من اشاره کرد که بخورم، من خوردم. آن‌ها با من کمی همراه شدند تا من همه آن غذا را خوردم. یکی از آن‌ها گفت: «نمی‌دانی در آن دیگ چیست؟» گفتم: «نمی‌دانم». او گفت: «این روغن بنات‌النش است که برای تو آوردیم.» وقتی برخاستم، درباره آن اندیشیدم، مدتی طول کشید تا دریافتم که این کنایه‌ای بود از هفت قطب در عالم ملکوت. خداوند مرا برای محض لب این مقامات برگزیده، آن درجه هفت تنانی است که بر سطح زمین باشند. آن گاه به سوی ستارگان دب اکبر نظر کردم، دیدم آن‌ها هفت روزن هستند که از همه آن‌ها خداوند بر من تجلی می‌کرد، گفتم: «خدایا این چیست؟» خداوند فرمود: «این‌ها هفت روزن عرش است.»^۱

در ادامه گوید: «در آن زمان من از علوم حقایق بی‌خبر بودم. خضر را دیدم، او سیبی به من داد و من پاره‌ای از آن را خوردم. سپس او به من گفت: همه آن را بخور این بود که من مقدار زیادی از آن را خوردم. چنان دیدم که گفتم که از عرش تا زمین دریایی روان بود. من چیزی جز آن نمی‌دیدم، آن همچون شعاع خورشید بود، دهانم بی‌اختیار باز مانده بود و تمام دریا در آن سرازیر شد. قطره‌ای از آن باقی نماند که من نخورم.»^۲

«در ایام جوانی به شب‌زنده‌داری عادت داشتم. شبی در حال عبادت بودم که خداوند در زیباترین شکلی بر من ظاهر گشت. او در چهره من خنده‌ای کرد و کیسه‌ای از مشک پشتم انداخت. من گفتم: (از این بیشتر به من ده.) او گفت: هر دو پادشاهند، اما تو پادشاه ایرانی.^۳ روزبهان از شیراز مسافرت‌هایی نیز به کرمان، حجاز، شام و مصر داشت. در سامره به محضر یک از زهاد کُرد به نام جاگیر (وفات ۵۹۱ ه‍.ق) رسید. در سفر حج، از شیخ ابوالصفا در واسط خرقه گرفت، پس از حج به مصر و شام رفت. در اسکندریه به همراه ابونجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ ه‍.ق) در محضر صدرالدین سلفی اصفهانی (۴۷۸-۵۷۶ ه‍.ق) کتاب صحیح بخاری را استماع می‌کند.

شیخ پس از سال‌ها سفر، سرانجام به شیراز بازگشت و بقیه عمر خود را به تدریس، تربیت مریدان و نوشتن کتاب گذراند.

شیخ روزبهان در هفته چند نوبت در مسجد عتیق و مسجد سُنقری وعظ و تذکیر می‌کرد و کلامش تأثیر فراوانی داشت. در اواخر عمر با این که دچار فلج پا شده بود، اما با شور و شوق بسیار و با کمک مریدان به مسجد می‌رفت و وعظ می‌کرد و پس از بیان مختصری در باب معانی ظاهری آیات و روایات به توضیح معانی عرفانی آن‌ها می‌پرداخت.

۱. کشف‌الاسرار، روزبهان بقلی، بند ۱۹.

۲. همان، بند ۱۶.

۳. همان، بند ۲۲.

یکی از مریدانش از مصر روغن خالص برای درمان او آورد شیخ به او گفت: «خداوند پاداش نیت خیرت را به تو دهد. از خانقاه بیرون رو، آن جا سگی است گرگین بر پهلو خوابیده، آن روغن را بر وی بمال و درد روزبهان به هیچ روغن دنیایی بهبود نیابد، آن بندی است از بندهای عشق بر پای وی نهاده تا آن گاه که به سعادت دیدار یار برسد.»^۱

شیخ هفت شبانه روز هیچ نخورد تا این که فرزندش فخرالدین احمد، برقع از وی برانداخت، شیخ چشم باز کرد؛ فخرالدین احمد گفت: «هفت شبانه روز است که هیچ تناول نکردی»، شیخ گفت: «من شاهد الله حق مشاهده کیف یا کل و کیف یشرب.»^۲

سرانجام شیخ روزبهان در سال ۶۰۶ هـ ق / ۱۲۰۹ م. در شیراز در رباط خویش درگذشت و سیدقاضی شرف الدین بر او نماز گزارد و شیخ ابوالحسن کردویه وی را تلقین گفت.

مزارش در قبرستان محله باغ نو (درب شیخ) و جنب رباطی بود که بر اساس کتیبه قدمگاه، خود آن را در ۵۶۰ هـ ق در شیراز ساخته بود و بعدها مزارش به این رباط ملحق شد.

آثار روزبهان بقلی: بنا به گفته شیخ در بیان المقامات آثار او بیش از یک صد می باشد. در کتاب روح الجنان آمده است که: «شصت و چند کتاب در علوم ظاهر و باطن تصنیف فرمود و در آن ید بیضا نمود.» و آن گاه نام چهل کتاب او بر می شمرد و از بیست کتاب هم قسمت هایی نقل کرده است. آقای دانش پژوه هم از یازده کتاب با نسخه ها موجود آن هایاد می کند. در مقدمه عیبه العاشقین هم نام بیست و هفت جلد از کتاب های وی آورده شده است.

در مجموع چهل و پنج اثر از نسخ خطی و غیره را می توان با اطمینان از روزبهان دانست، که از این تعداد هجده اثر موجود نمی باشد و بقیه که بیست و هفت متن می باشد، نوزده کتاب آن به عربی و هشت کتاب دیگر به فارسی است.

کتاب های روزبهان عبارتند از:

الف: تفسیر قرآن

۱. عرائس البیان فی حقایق القرآن: کتاب که به زبان عربی است، تفسیری است صوفیانه که اقوال ائمه مشایخ مانند جنید بغدادی و ابوبکر شبلی و سهل تستری و دیگران در آن آورده شده است. شیخ در این اثر قرآن را بر طریقه اهل تصوف تفسیر و تأویل کرده است.

۲. لطائف البیان من تفسیر القرآن: به زبان عربی است. شیخ در این کتاب گفته های مفسران را ذکر نموده و در پایان سخن و نظر خویش را آورده است.

۱. مقدمه عیبه العاشقین به نقل از تحفة العرفان.

۲. همان.

ب: حدیث

۱. مکنون الحدیث.
۲. حقایق الاخبار.
۳. المفاتیح فی المصابیح.

پ: فقه

۱. علم الفرائض؛ که موجود نمی باشد.
۲. الموشح فی المذاهب الاربعه به زبان عربی است.

ت: عقاید

۱. الحقائق فی العقائد.
۲. الانتقاد فی الاعتقاد؛ که موجود نمی باشد.
۳. مسالک التوحید.

ث: اصول فقه

۱. الارشاد؛ که موجود نمی باشد.
۲. المفتاح؛ که موجود نمی باشد.

ج: زبان و دستور زبان عربی

۱. الهدایة فی العلم النحو؛ که موجود نمی باشد.
۲. المرصاد فی الاضداد؛ که موجود نمی باشد.
۳. کتاب فی التصریف؛ که موجود نمی باشد.

چ: تصوف

۱. عبر العاشقین؛ به زبان فارسی است که به کوشش هانری کرین و دکتر محمد معین در سال ۱۳۳۷ هـ در قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه با مقدمه ای به زبان فرانسه به چاپ رسیده است.

کتاب شامل ۳۲ فصل می باشد و یکی از متون شیوای فارسی قرن ششم است. در مقدمه این کتاب چنین آمده است: «یکی از نخستین کتاب هایی است که در عشق صوفیانه و جمال پرستی به فارسی تألیف شده است.»

۲. دیوان معارف؛ به فارسی است نسخه های خطی آن در موزه کتوئفلوی قونیه، بخش کتابخانه، گزیده هایی در حواشی دیوان قاسم دیوانه، کتابخانه اداره هند، لندن. منتخباتی در اشعار متفرقه کتابخانه اداره هند موجود است.

۳. غلطات السالکین؛ به فارسی است. نسخه خطی آن در کتابخانه نعمت الهی موجود می باشد. این کتاب به انضمام رساله قدسیه از طرف دکتر جواد نوربخش به چاپ رسیده است.

۴. هدایة الطالبین؛ موجود نمی‌باشد.

۵. العرفان فی خلق الانسان به زبان عربی است.

۶. کنزالفتوح؛ موجود نمی‌باشد.

۷. کشف‌الاسرار و مکاشفات‌الانوار؛ که به نام کشف‌الاسرار نیز ضبط گردیده است.

کتاب به زبان عربی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس موجود است.

همان گونه که در بیان سرگذشت شیخ آوردیم، این کتاب نوعی سرگذشت شخصی درباره تجارب عرفانی و صوفیانه شیخ روزبهان بقلی است. در برخی قسمت‌ها، به کتاب «المنقذ فی الضلال» غزالی شباهت دارد، با این تفاوت که غزالی خویشتن درونی خود را کمتر هویدا می‌کند، و رویدادهای درونی را در پس پرده‌ای از اعتقادات و دانش‌های رمزی و خاص عرضه می‌دارد، در حالی که روزبهان زندگی بیرونی خود را به مراتب کمتر از غزالی هویدا می‌کند و بیشتر زندگی باطنی و شخصی خویش را بیان می‌نماید.

موضوع کتاب کشف‌هایی است که از عالم غیب برای روزبهان حاصل می‌شد.

متن کتاب که به زبان عربی است از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست به زندگی‌نامه روزبهان تعلق دارد که با نگاهی به گذشته در پنجاه و پنج سالگی او نوشته شده است و شامل کودکی و جوانی، یک سری رویت‌های عرفانی و رویت‌های متفرقه اولیه و نیز زیارت‌ها و ملاقات‌های او در شیراز، رویت‌های او در مکه می‌باشد. بخش دوم مکاشفاتی است که برای او پیش می‌آید و در طی هشت سال تا سن شصت و سه سالگی ادامه می‌یابد: رویت‌هایی در ارتباط با خانواده روزبهان در بهشت، فرود آمدن خداوند، تأملات عرفانی. این کتاب هنگامی که روزبهان شصت و سه سال داشته، پایان گرفته است.

کتاب با دعا و ستایش خداوند و وصف حضرت محمد (ص) آغاز می‌شود، آن گاه با عباراتی که پر از دعا و اصطلاحات عرفان اسلامی است، مقصود از نوشتن کتاب را بیان می‌کند: «عاشقی، از طایفه صوفیان که از متاع دنیوی و فانی کناره گرفته و در خلوت خویش خواستار معرفت و وصال حق است، با مهر تمام از من خواست تا برای او مکاشفات و اسرار مشاهداتی که بر من واقع شده، از عروسان عالم فرشتگان و شگفتی‌های انوار جبروت که بر من مکشوف شده، از خصائص تجلی و نزول در مقام التباس، از ظهور کامل کیفیات والای ذات حق در اثنا وجد و نشوه، مستی و هشیاری، به شب و روز و از دانش‌های ناشناخته‌ای که خداوند از خویشتن خویش بر باطن من گشود، برای او باز گویم تا برای او در حکم اعلام منهج وی و مونس او در قلب روحش به سوی عالم غیب باشد.»^۱

۱. کشف‌الاسرار، روزبهان بقلی، بند ۴.

«این برای من مشکل بود، زیرا وقتی مردم با دانش مرسوم این مقامات را درک نمی‌کنند، عرضه کردن آن مقامات رنج بسیاری خواهد داشت، از این رو آنان بر ما خرده می‌گیرند و مورد عتاب قرار می‌دهند و در دریای بلا فرو می‌افتند. من می‌ترسم که پیروان محمد (ص) در مقام انکار و مخالفت قرار گیرند و نابود شوند، چون کسی که به مکاشفات صدیقان باور نداشته باشد به آیات انبیا و رسولان ایمان نخواهد داشت، زیرا دریاها و ولایت و نبوت در یکدیگر جاریند.»^۱

«ای دوست، من خواسته تو را در مورد این مقامات سنیّه و حالات شریفه به تأخیر انداختم، زیرا در آغاز جوانی و ایام سرمستی و اسراف‌کاری و جوش و خروش شادمانگی بودم. کشف عالم ملکوت و ظهور عجایب جبروت در قلب، روح و ضمیر و عقل من رخ داد. من در دریاها و اولیت و آخریت و قدم و بقا شنا کردم و به مرحله کشف صفات و ذات که صخره‌های ناشنوا و کوه‌های سربه فلک کشیده آن را بر نمی‌تابند، رسیدم. اگر همه آن‌چه از آغاز زندگی تاکنون بر من رفته می‌نوشتم، خروارها کتاب می‌شد.»^۲

به طور خلاصه، کتاب کشف الاسرار را می‌توان زندگی‌نامه خود نوشت دانست، زیرا به زبان اول شخص مفرد نوشته شده و اشارات کمی به رویدادهای زندگی خود روزبها دارد. هدف از نگارش آن کنار زدن حجاب «خودی» است.

۸. کتاب لالی الحکمه؛ موجود نمی‌باشد.

۹. کتاب لوامع التوحید؛ کتاب به زبان عربی است و در روح الجنان، تحفة العرفان و شدالازار قسمت‌هایی از آن آمده است.

۱۰. مقائیس السماع؛ موجود نمی‌باشد.

۱۱. مشرب الارواح که در روح الجنان و شدالازار از آن ذکری به میان آمده است. کتاب حاضر، روزبها کتاب را در بیست باب و هر باب شامل ۵۰ مقام از مقامات عارفان است. روزبها در این کتاب به بیان حالات روحی و مراحل سیر و سلوک عارفان پرداخته است. این کتاب معروف به ۱۰۰۱ مقام است.

۱۲. منهاج المریدین؛ موجود نمی‌باشد.

۱۳. منهاج السالکین یا منهج السالکین به زبان عربی است. در تحفة العرفان و روح الجنان به آن اشاره شده است.

۱۴. رسالة القدس یا رسالة القدسیه، به زبان فارسی است. در کتاب روح الجنان و تحفة العرفان نام آن آمده است. بر این کتاب شرح‌هایی هم نوشته شده است که یکی از آن‌ها؛ منازل القلوب اثر عبدالله سیمایی الهی است. این کتاب شامل دوازده باب است.

۱۵. روح الروح؛ موجود نمی‌باشد.

۱. همان، بند ۵.

۲. همان، بند ۶.

۱۶. صفوة المشارب العشق؛ موجود نمی باشد.
۱۷. سلوة العاشقین؛ موجود نمی باشد.
۱۸. سلوة القلوب که به زبان عربی است، منتخباتی از آن در کتاب شدالازار آمده است.
۱۹. سیرالارواح به زبان عربی است. نام این کتاب در تحفة العرفان، روح الجنان و شدالازار آمده است، لویی ماسینیون محقق فرانسوی نام آن را کتاب مصباح می داند. این کتاب درباره احوال و ماهیت روح بحث می کند. نسخه هایی از این کتاب در ایاصوفیه ترکیه به شماره ۲۱۶۰، کتابخانه فاتح ترکیه به شماره ۲۶۵۰ و کتابخانه ملک تهران به شماره ۴۰۴۴ موجود می باشد.
۲۰. شرح الحجب و الاستار فی مقامات اهل انوار و الاسرار یا کتاب الاغانه. کتاب به زبان عربی است و منتخباتی از آن در کتاب روح الجنان آمده است. نسخه هایی از این کتاب در کتابخانه مشهد - حکمت فهرست چهارم - ۱۳۱، ایاصوفیه - استانبول - کتابخانه اداره هند - ۱۲۵۲ موجود می باشد.
۲۱. شرح شطحیات، که به دست هانری کرین در سال ۱۳۴۴ هـ در قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه با مقدمه ای به زبان فرانسه به چاپ رسیده است.
۲۲. شرح الطواسین به زبان عربی است.
۲۳. تحفة العرفان به زبان فارسی است.
۲۴. تحفة المحبین به زبان عربی است.
۲۵. رسالة الانس فی روح القدس در تحفة العرفان نام کتاب: الانس فی ارواح القدس ضبط شده است. احتمال دارد این کتاب همان رسالة القدس یا رسالة القدسیه باشد.
۲۶. عقود اللابی؛ موجود نمی باشد.
۲۷. الیواسین به زبان عربی است. در کتاب روح الجنان قسمت هایی از آن آورده شده است. کتاب دارای اشکال و دایره های عجیب و غریبی است و از کتاب طواسین حسین بن منصور حلاج الهام گرفته است.
۲۸. کتاب العرفان فی خلق الانسان؛ نام این کتاب در شدالازار ذکر شده است.
۲۹. دیوان المعارف، صاحب کتاب شدالازار از این کتاب یاد می کند. مجموعه سرودهای او به دو زبان فارسی و عربی در این دیوان گردآوری شده است.
۳۰. کتاب منطق الاسرار بربیان الانوار؛ کتاب به زبان عربی است. آقای لوئی ماسینیون نسخه ای از آن را در اختیار داشت. نسخه دیگر کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، و تصویری از این کتاب نزد اینجانب می باشد.
- این کتاب شباهت های زیادی با شرح شطحیات دارد و بنا به نوشته تحفة العرفان کتاب منطق الاسرار و شرح الطواسین و شرح الشطحیات هر سه نام یک کتاب است.

آقای دانش‌پژوه در کتاب روزبانه نامه می‌نویسد: «از مقایسه متن عربی منطق‌الاسرار با شرح شطحیات فارسی برمی‌آید که روزبانه با نگریستن به متن، کتاب دیگری به فارسی انشا کرده است نه این که آن را به فارسی برگردانده باشد»^۱

خود روزبانه در سبب تصنیف کتاب چنین گوید: «ناگه به سفر بودم و بی اختیار در شهر فسا مدتی ماندم در خاطرم گذشت که شطحیات مشایخ را جمع کنم. آن را به الفاظ صوفیان به زبان عربی شرح بگویم. استعانت از حق خواستم و در جمع آن بروی توکل کردم، چون در آن علم خوض کردم آن را منطق‌الاسرار بیان‌الانوار نام نهادم، چون به شیراز آمدم و آن کتاب تمام کردم از جمله یاران و مریدان، عزیزی قربتی از من تقاضا کرد که این کتاب شطح را به فارسی شرح بگوی، چون بنگریستم، حق صخب او برخود واجب دیدم»^۲

اندیشه‌های عرفانی روزبانه بقلی

شیخ روزبانه در فروع دین، از مذهب شافعی پیروی می‌کرد با این حال همانند دیگر عارفان در قید و بند هیچ مرام و مسلک و مکتبی نماند، گاه به رأی و نظر مذهب دیگری عمل می‌کرده است.

او در تقدیس و تکریم امام علی (ع) و استفاده از احوال و اقوال آن حضرت، اهتمام وافری داشت از این رو، امام علی (ع) را وصی رئیس می‌نامید. تفسیر عرفانی خویش، عرائس، پراز سخنان امامان شیعه، بخصوص امام علی (ع) و امام صادق (ع) و نقل کراماتی از ایشان و حضرت فاطمه (ع) و امام حسین (ع) است. روزبانه خطبه «شقشقیه» را به آن حضرت منسوب می‌دارد و سخنی از امام علی (ع) در رد معاویه می‌آورد، و نیز به مسموم شدن امام حسن (ع) اشاره می‌کند.

پایگاه معنوی عرفان روزبانه بقلی را می‌توان در قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم (م) جستجو کرد. در این قرن سهروردی آیین پارسی باستان در باب نور و ظلمت را از نو برپا می‌کند. اندیشه‌های محیی‌الدین ابن عربی که مبشر و پیام‌آور عرفان عاشقانه بود در سرزمین ایران رواج داشته، به طوری که حدود یک‌صد و سی شرح از یک‌صد و پنجاه شرح و تفسیری که به زبان عربی و فارسی درباره یکی از مشهورترین آثار ابن عربی؛ فصوص‌الحکم، نگاشته شده است، توسط ایرانیان است.

در ماوراءالنهر، نجم‌الدین کبری با طرح نوعی معرفت و ظایف الاعضا اندام‌های لطیف و انوار ملون، که حاصل تجارب و حالات معنوی است، در تصوف راهی تازه گشود.

۱. روزبانه نامه، ص ۴۲.

۲. شرح شطحیات، روبهانی بقلی، ص ۱۲.

نجم‌الدین رازی، عزیزالدین نسفی و علاءالدوله سمنانی شاگردان او هستند. در همین قرن، فریدالدین عطار نیشابوری به نگارش اشعار عارفانه خویش به فارسی می‌پردازد، ظهور پدیده اشراقی بی‌بدیل در حوزه عرفان؛ جلال‌الدین مولوی در این عصر می‌باشد.

این همه، نمونه‌هایی از اندیشه‌های عرفانی است که روزبهان از آن بی‌تأثیر نبوده است.

روزبهان عارفی بینابین حلاج و ابن عربی است. با این تفاوت که روزبهان با ریاضت‌کشی معاند با عشق انسانی و عشق ربانی موافق نیست. او معتقد است عشق ربانی و عشق انسانی هر دو یک عشق واحد می‌باشند، او برخلاف برخی از صوفیان که معتقد بودند، عشق انسانی سیمای معنوی عشق ربانی را آلوده می‌کند، اعتقاد دارد که انسان به عنوان مظهر تجلی الهی و آیینه جمال حق است و از رهگذر عشق انسانی، عشق ربانی آشکار می‌گردد.

جهان‌شناسی روزبهان نه عقل اول فیلسوفان و نه نفَسِ رحمانی ابن عربی، بلکه روح است. یعنی در سایه همین روح، ارواح قدسی به هستی می‌آیند. (عالم ارواح قدسی) حجاب‌ها برای این ارواح قدسی خلق می‌شوند. ذات الهی با ایجاد حجاب، از رشک نسبت به جمال خویش به غیرت می‌افتد. با عیان شدن بر خویش، دیگر عین آن شاهدهی نیست که به خویشتن می‌نگریست؛ ذات الهی، شاهدهی بیرون از خویش دارد به غیر خود. این نخستین حجاب است، چون ذات الهی می‌خواهد به خویش بازگردد، نمی‌گذارد که آن روح بیننده ذات او باشد، از این رو او آفریده خود را برمی‌گرداند تا به تماشای آفرینش خویشتن بنشیند. این نگرستن به خود از طریق خود، حجاب دوم است. نزول ارواح قدسی از آسمان به زمین هدفی جز آزمون و امتحان که همان معنا و مفهوم آفرینش باشد، ندارد.

روزبهان اعتقاد دارد که باید حجاب به آیینه تبدیل شود، یعنی شاهد بودن، یعنی دیدگان خدا بودن. خداوند از رهگذر این دیدگان است که جهان را نظاره می‌کند.

او در کتاب **الاغانه** با الهام از سخن پیامبر (ص) که فرمود: «ابرهایی در دل من است و من به خاطر آن‌ها روزی هفتاد بار از خدا بخشایش می‌طلبم» یا «پیامبران و اولیا را حجاب اسرار و حجاب انواری هست و این آزمونی است که خداوند به وسیله آن، ایشان را می‌آزماید.» حجاب را اغانه قلب می‌نامد.

روزبهان گوید: هفتاد حجاب است که عارف باید بر آن‌ها غلبه کنند؛ حجاب‌هایی است که از آن فرشتگان، حجابی است از آن پیامبر، حجابی است از آن دوستان خداوند. در هر مرحله و منزلی از منازل عرفانی، نیز حجاب‌هایی وجود دارند. کار آدمی این است که حجاب را تبدیل به آیینه شفاف کند تا خداوند خویشتن خویش را در این آیینه ببیند و انسان تنها از طریق کشف العیان العیان است که می‌تواند حجاب را تبدیل به آینه کند.

روزبهان در کتاب **کشف‌الاسرار** گوید: «شب‌ی از شب‌ها دستخوش خیالاتی نفسانی، خیالاتی

سطحی و خیالاتی روحانی شدم. حجاب‌ها از آن‌ها بر دریدم و لطایف آن‌ها را دیدم، درباره اشکال آن‌ها تفکر کردم اشکالی که با دیدن مقداری از آنان قلبم از دست شد. سینه‌ام به دیدار بعضی از آن‌ها به تنگی افتاد، من از مقام و منزلت خود دچار حیرت شدم، تا این که حسن الهی به ناگاه بر من ظاهر گردید، چنان زیبایی و جذابتی دیدم که وصف آن نتوانم گفتم: خدایا این تمائیل که پیش از مشاهده تو حجاب چشمانم بودند، چیست؟ او گفت: این حال برای کسی است که در نخستین کشف‌ها از چهره جلال مرا طلب کند. سرانجام مرا از طریق این حجاب‌ها می‌شناسد، این مقام معرفت باشد. کسی که مرا از بین این حجاب‌ها نشناسد، شناسنده حقیقی من نیست. این مقام مجاهده اهل مشاهده است. آن‌گاه خدا مرا به درون حجاب‌های غیبی وارد کرد و صفات خود در لباس جلال و جمال به من نمود. سپس ناپدید گردید و در برابر او خاضع شدم، زیرا حلاوت وصال و لذت شوق به جمال را دریافتم.»

«آن‌گاه جمال وی به شکل انواع مختلف مردم بر من ظاهر شده، مردمی که همه به سبب بقای من پس از فنا در صفات ازل با من مهربان بودند. او باده قرب و انس به من داد. آن‌گاه مرا ترک کرده و من به هر سو که نگاه می‌کردم، او را آینه وجود می‌دیدم سخن حق این بود به هر کجا روی آورید، روی خدا آنجاست (بقره آیه ۱۰۹) پس از آن که شوق مرا افزود، با من سخن گفت، این زمانی بود که فکری به ذهنم رسید، به خود گفتم: «می‌خواهم جمال او را به وقفه ببینم». او گفت: «به یادآور وضعیت زلیخا و یوسف را، زیرا صورت خود را در شش جهت بر یوسف نمود، در نتیجه یوسف به هیچ سویی نمی‌نگریست که صورت او را نمی‌دید. این است وضع تو در خانه جلال ما، من خدای را در هر ذره می‌دیدم، هر چند که او منزّه از حلول و تشبیه است. ولی او رازی است که جز مستغرق دریا‌های توحید و عارف به راز افعال قدم در مقام عشق، بر آن آگاه نمی‌شود.»^۱

«به یاد آوردم ایام مریدی خود را و احکام مجاهده که از توانم انداخته بود و من از آن‌ها دلزده شده بودم. بدون ریاضت و مجاهده ادامه دادم، ذکرهای مشایخ و اعمال و ریاضت‌های متعدد قبلی آنان از قلبم رخت بر بست. چنان که گویی در محکمه معرفت آن ذکرها و اعمال را قبول نکردم، زیرا معرفت نزد من، در کنار ریاضت و مجاهده از لطف الهی بهره‌مند می‌شود، زیرا معرفت بدون لطف الهی، عوام است. ولی من فکرم را در این باب مردود می‌شمردم. هر زمان اندیشه‌ای به قلبم می‌گذشت نگران بودم. واردی از غیبت به قلبم خطور کرد و خداوند دو بار بی‌پرده بر من ظاهر شد. نخستین بار در صورت جمال بود، بار دوم در صورت جلال، من با چشم دل به زیبایی چهره او نگریستم، او به من گفت: چگونه اینان با مجاهده و ریاضت به من

۱. کشف‌الاسرار، روزبهان بقلی، بند ۱۸۰ و ۱۹۱.

می‌رسند. درحالی که صورت کریم من بر ایشان پوشیده خواهد ماند؟ این خاص عاشقان من است که برگزیدگان باشند. در میان عارفان، مقربان باشند. راهی به من جز از طریق من و با برداشتن حجاب از جمال من وجود ندارد. پس از وجدها، حالات روحانی وارد غیبی به وسیله آن چه خدایمی خواهد، از طریق کسی که خدا می‌خواهد و به شکلی که خدا می‌خواهد، به اعتقاد توحید و انتخاب فضل و عنایت او بازگشتم: «فضل در دستان خداست، به هر که بخواهد، آن را می‌دهد».^۱ شیرینی آن تجربه شهودی با من بود تا به خواب فرو رفتم.^۲

در همه نوشته‌های روزبهان واژه کشف و التباس (حجاب) یا نمود آینه به صورت‌های گوناگونی به چشم می‌خورد. کشف نوعی فهم عمیق عرفانی در عالم روحانی است، چنان که التباس به معنای پوشیدگی و نهفتگی است. روزبهان درباره کشف گوید: «کشف بیان پوشیدگی است بر فهم. چنان شود که به چشم می‌بیند. حقیقتش ظهور ملک و ملکوت است و جلال قدم جبروت دیده عارفان را، در دیده ایشان پوشیده سنای جلال خود، تا به آن جمال چهره‌اش را ببینند. آن گاه به ملک غیبش در نگرند و از هر صفتی فهمی در معرفت کنند».^۳

باز گوید: «هر گاه هموم مشغول کننده از دل عارف پراکنده شود و از غبار وسوس صافی گردد و به صفای ذکر منور شود، او از اهل حق است به وصف برگزیدگی محبت ازلی و به مقام اسرار می‌رسد و گشاده می‌شود بروی، بر قدر حال و قوه و وجد او نزد خدا، ملکوت و غیبت جبروت. اگر از اهل کشف لطایف افعال باشد، مکاشفه او مکاشفه موسی است در کوه طور. اگر از اهل کشف صفات باشد، مکاشفه او مکاشفه آدم است از کشف نام‌ها و صفات. اگر از اهل کشف ذات باشد، مکاشفه او مکاشفه محمد (ص) است. آن جا که جایی نبود در محل قرب. خداوند فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۴ یا فرمود: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»^۵ و فرمود: «دَنَا فَتَدَلَّى - فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۶. هر کس را این مقامات باشد با قلب چیزی را از غیبت بنگرد و به حقیقت ببیند و شک را در آن راهی نباشد و چنان باشد که در ظاهر ببیند. امام علی (ع) فرمود: «اگر پرده برداشته شود بر یقین من نخواهد افزود».^۷

التباس یا حجاب حایل و مانعی که میان عاشق و معشوق پدیدار شود. چنان که پیش‌تر گفته شد، روزبهان معتقد است که عارف باید بر هفتاد حجاب غلبه کند. حجاب فرشتگان، حجاب پیامبران و حجاب دوستداران خداوند. مقام التباس مقام وفور بهره‌مندی در عشق است، زیرا عاشق در محل انس به حق قرار دارد. با صفت قدم باناتوانی حالش از حمل وارد سطوات

۱. حدید، آیه ۲۹.

۲. همان، بند ۱۶۴.

۳. شرح شطحیات، روزبهان بقلی، ص ۵۵۷.

۴. بقره، آیه ۳۱.

۵. اعراف، آیه ۱۴۳.

۶. طور، آیه ۸ و ۹.

۷. مشرب الارواح، روبهانی بقلی، ص ۱۴۲.

عظمت، حق را از حق می‌خواهد. خداوند به او لطف می‌کند آنچه توانایی درک و فهم آن را دارد، انس او را تیره نمی‌سازد، در این حال خود را در لباس فضل به او عرضه می‌کند تا وجودش با حق باقی بماند و از دیدار جمال حق، حظ رویت صفات را دریافت کند. آیا ندیدی که چگونه پروردگار حضرت موسی (ع) را از رویت تنها، منع کرد؟ او را منصرف کرد مگر بعد از التباس، وقتی حضرت موسی پرسید؟ فرمود: «مرا هرگز نخواهی دید، ولی به کوه بنگر.»^۱ و پیامبر (ص) حقایق التباس را روشن کرد؛ فرمود: «رأیت ربی فی احسن صوره» (پروردگار خویش را در بهترین شکل دیدم).^۲

در جایی دیگر گوید: «ما را در زبان عشق زبانی دیگر است. خداوند بر دل عاشقان تجلی کند از هر ذره‌ای از عرش تا به ثری، با اوصاف ظهور نه به اوصاف حلول. ولی تجلی خاص از صورت نیکو برای اهل محبت و عشق باشد. تا روح ایشان به جمال برآید، عقول ایشان از جلال قوی حال گردانند. این حقیقت است، نه مجاز. فعل اوست. فعل از صفت اوست. صفت از ذات جدا نیست. اگر تجلی به حسن، از جلال، برای صور و ارواح نمی‌کرده هرگز یوسف (ع) را به همه نیکو رویان بر نمی‌گزید. خلیفه حسن و جمال بود. صفات و شهود قدم آفریننده سرشت آدم برای فرشتگان از او تجلی کرد. چون پرده فعل از جمالش برداشت، حجاب ملکوت کشف شد. همه فرشتگان آدم را سجده کردند. زیرا نور قدم از پیشانی‌ش می‌درخشید.»^۳

بنیان اندیشه روزبهان بقلی بر پایه یک اصل مهم استوار گشته است: تجلی جمال الهی در انسان. این تجلی از حجاب‌های پی در پی عقل، دل و طبیعت جسمانی عبور کرده تا آدمی در آستانه عشق الهی قرار گیرد. تلاش او این است تا عشق را از صورت انسانی به صورت عشق ربانی درآورد و در آینه وجود آدمی تمثیل معنوی عشق را نظاره کند. او به انسان، به عنوان مظهر تجلی الهی و آینه جمال حق می‌نگرد. یعنی انسان از عشق انسانی عبور کرده و به سمت عشق ربانی که همان تجلی جمال الهی در هستی است، می‌رسد. در این مرحله عشق و عاشق و معشوق یکی می‌شود و عاشق چیزی جز دیده‌ای که خدا به آن خویشتن خویش را می‌نگرد، نیست. به عبارتی دیگر آفرینش چیری جز تجلی نیست، یعنی همان ظهور جمال الهی در آینه انسانی. نوعی اتحاد و یگانگی میان ربوبیت و انسانیت که از سرمنزل عشق انسانی به سرحد کمال یعنی عشق ربانی در حرکت است. این نوع از عشق نزد روزبهان شعله‌اش از روز ازل در جان آدمی روشن شده است: «اگر چه در حقیقت عشق طبیعی ادنی منزلی است که عشق، اما تأثیر کبریت احمر کبریاست که در نور دیده جان زده است. از آن کیما جانی از ازل در جان جان پوشیده است.»^۴

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. شرح شطحیات، روزبهان بقلی، ص ۴۳۴.

۴. عبهرالعاشقین، روزبهان بقلی، ص ۴۳.

سرچشمه ازلی عشق به عقیده روزبهان با سه مشاهده مرتبط است:

مشاهده اول: خداوند در حضرت مجد، روسای ارواح را فراخواند و از آنان پرسید: آیا من خدای شما نیستم؟ همه پاسخ دادند: آری. لذت کلام در ایشان رسید، از حق جمال خواستند، تا عرفان برکمال شود. حق حجاب جبروت برداشت و جمال جلال ذات به ایشان نمود. ارواح انبیا و اولیا از تأثیر سماع و جمال و جلال مست شدند. با شاهد قدم بی رسم حدثان دوستی گرفتند. از آن ولایت به مراتب تربیت الهی محبت‌شان مزید گرفت. چون ارواح قدسی به صورت خاکی در آمدند از سر سودای پیشین جمله «ارنی» گوی شدند و محل انبساط یافتند، تا هر چه دراین جمال دیدند، همه او را دیدند، چنان که بعضی از خاصان محبت گفته‌اند: «ما نظرت فی شیئی الا و رایت الله فیهِ» (به چیزی ننگریستم، جز آن که خدا را در آن دیدم).^۱

مشاهده دوم: موجب می‌شود تا ما در آفرینش خدا را مشاهده کنیم، آن هم به بهترین صورت: «از شطاحان طربناک هیچ کسی نیست که از حق رویت نخواست و دعوی رویت نکرد. در مجالس‌شان زبان عشق همه «رأیت ربی» گوید: بر سنن منازل محبت ثانی در رویت ثانی یافتند، هر که بعد از امتحان در حجاب انسانی جوهر روحش به عوارض بشری محتجب نشود و در جوهر روحش قهریات تأثیر نکند، آن شاهد اول بی‌زحمت حدثان این‌جا بازآید و محبت بر محبت بیفزاید.»^۲

مشاهده سوم: رویت اعظم است. آن در سرای بقاست. چون جسم و روح متجانس شدند، غایت محبت آنجاست. به قدر مشاهده محبت می‌افزاید و هرگز از عارف منقطع نشود. زیرا محبوب را حد مشاهده نیست، ولی خواص محبت را به قدر محبت مشاهده باشد؛ مشاهده عموم دیگر است و مشاهده خصوص دیگر. صدیق اکبر چون محبت و ایمانش از محبت و ایمان خلائق افزون بود، سید عالم (ص) فرمود: ابوبکر در تجلی خاص است، چندان که عموم بیفتد؛ او تنها بیند.»^۳

بنا بر عقیده روزبهان برای رسیدن به عشق حقیقی و ربانی باید عشق مجازی را تجربه کرد، به عبارتی دیگر به سرحد نهایی عشق ربانی، هنگامی می‌توان رسید که آدمی عشق در چهره انسانی را بیازماید. زیرا آفرینش چیز جز تجلی و ظهور جمال ربانی در چهره انسانی نیست و در پایان اتحاد ملکوتی میان انسان و رب. این عشق وقتی به کمال خود برسد همان عشق خدا به خویشتن خویش باشد. از نظر روزبهان میان عشق به چهره انسانی و عشق الهی فرقی وجود ندارد و هر دو یکی هستند. در مکتب عشق انسانی است که انسان عشق ربانی را می‌آموزد:

۱. همان، روزبهان بقلی، ص ۱۳۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۳.

«مایه عشق چون پیدا شد، صفت عاشق عیان گشت، عاشق مرکب عشق است. خاک آن مرکب سرمایه بهشت است. عشق او مشاهده کل است. در رویت صرف صفات عشق بر عشق است. کمال در عشق نیست، زیرا معشوق را نهایت نیست. بی زحمت کمال عشق عین کمال است. عشق در عشق کم نیست. بالای عشق از تأثیر قهر خم نیست. چون عشق رسوخ گیرد، در دفتر عاشق حروف لطف و قهر نیست. در هر کشفی از ذات معشوق عاشق را صد هزار عشق است. اصول عشق و دولت عشق از کشف جمال و جلال است. آن جا مشهد عاشقان است. او همه جمال است. اگر بنماید، ولی چون از جمال تجلی عظمت کند، نه عشق باشد و نه عاشق، زیرا محل فنا عشق است.»

«عشق کمالی است که از کمال حق است. چون در عاشق پیوندد، از صرف حدودیت به جمال الهیت ظاهر و باطنش ربانی شود، معدن اصل طلب کند، از حوادث دهور و صروف زمان و تأثیر مکان متغیر نشود. چون در عین کمال بود، سواتر ربوبیت برخیزد و عاشق ربانی با معدن اصلی برد، در ربط خاکی در اکناف کرم محفوظ باشد، ارواح قدسی در حظایر قدس از تغیر عالم محجوب باشد. جز نقل از مقام به مقام نباشد. هر که به عشق حق زنده شد، ذکر مرگ بر ایشان روا نباشد، هر که به عشق حق زنده شد، ذکر مرگ بر وی راه نیابد.»^۱

اتحاد عاشق و معشوق غایت و مقصد اندیشه عرفانی روزبهران بقلی را تشکیل می دهد، اینجاست که همرنگی عاشق و معشوق موجب رسیدن به مقام توحید می شود: «آن چه گفتیم جز صفت عشق و عاشق نیست. نهایت عشق بدایت معرفت است. در معرفت عشق بر کمال است. اگر عاشق با معشوق همرنگ شود، مقام توحید یافت. اگر در معرفت متحیر شود، مقام معرفت یافت. منتهای عشق تا به این دو مقام است. چون عارف شد از صفات معرفتش، صفات حق روی نماید. ذکر ذاتی و فکر صفاتی حیا در قدم حکمت ازلی، جمع عین عاشق و معشوق در عین جمع عشق اقتضا کرد، پس هر که را عشق رسد، او را به این جمع کشد، به فنا و صفتش اولاً و فنا و فنا ثانیاً، و بقائهما، ثالثاً و بقاء بقا رابعاً معشوق باشد. در ملک ربوبیت به وصف الوهیت تصرف کند. سعادت کبری یافت. اگر باز عشقش به مشاهده توحید برد، وصول موحد بیابد، شهود عین بیابد، گویی هو شود. توحیدش از زحمت حدثان منفرد کند، به مرکب تفرید به عالم تجرید شود. رویش جز مشاهده کبریا و عظمت بقا و قدم ازلیات و ابدیات نباشد.»^۲

روزبهران مقدمه عشق را محبت و ارادت می داند: «عشق را مقدمات است، بدایت عشق را ارادت است، از آن جا به خدمت آیند، بعد از آن موافقت است، بعد از آن رضایت است،

۱. همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲. همان ص ۱۴۵.

حقیقتش محبت است، آن از دو طرف درآید، از انعام معشوق و از رویت معشوق، اول عموم است و دیگر خصوص. چون به کمال رسد، شوق است، چون به حقیقت استغراق رسد، عشق نامیده شود.^۱

شیخ روزبهان عشق را به پنج نوع تقسیم می‌کند: ۱. عشق الهی که نهایت مقامات باشد، جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت کسی را نباشد. ۲. عشق عقلی که عالم مکاشفات ملکوت است که مختص اهل معرفت است. ۳. عشق روحانی که از آن خواص باشد. ۴. عشق بهیمی که اختصاص به مردمان فرومایه دارد. ۵. عشق طبیعی مختص عموم مردم است: عشق بهیمی، رذال خلق را باشد، اهل خمر و فساد و فسق و ارتکاب معاصی جز به تأثیر هوی نیست. از میلان نفس اماره باشد، که به آن افتد، تا مهیج شهوات مذمومه شود، تا به حدی برسد که ضعف حیوانی که عین شهوت فطرت است در اصل خویش، بعد از صحبت محبوب و الفت با وی که یکدم است، از علاقه حرقت آتش شهوت نفس اماره برهد و این در جهان عقول و نزد شریعت چون بر احکام و امر الهی نباشد، مذموم باشد.

«اما آن چه طبیعی است، که از لطافت عناصر اربعه است، که مهیج آن در سمت راست نفس ناطقه است، و در سمت چپ نفس اماره است و در بالا نفس کل است و در زیر نفس فریبنده است، اگر غلبه عقلیات و روحانیات را باشد محمود است. اگر نه که میلان طبع جسمانی است، در محل عشاق، مذموم است، و آرزوی این طایفه هر دو چون عقل و علم غالب نیست. جز هاویه دوزخ نیست، این جا به این آتش بسوزند که شهوت حیوانی است و آن جا به آن آتش بسوزند که آتش جسمانی است.»

«اما عشق روحانی، آن است که از آن خواص مردم را باشد. جواهر صورت و معانی‌شان صفا روح مقدس یافته، تهذیب از جمال عقل دیده، صورتشان همرنگ دل باشد. هر چه از مستحسنان ببینند، در عشق آن به عنایت استغراق برسند، مادام که به آتش مجاهدت، خبیث طبع انسانی محترق شده باشد و آتش شهوات از صرصر انفاس خمود یافته باشد، این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد. چون نردبان پایه ملکوت باشد، لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق.»

«اما عشق عقلی؛ از سیر عقل کل در جوار نفس ناطقه درعالم ملکوت از لوايح مشاهده جبروت پدید آید. این آغاز عشق الهی است. اما عشق الهی، ذروه علیاست، درجه قصوی است و آن را بدایت است. انبساط و نهایت جز از مشاهده جلالی و جمالی برنخیزد.»^۲

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۵، ۱۶، ۱۷.

روزبهار اصل عشق را چهار چیز می‌داند: عالم باد و خاک و آتش و آب: «اصل عشق چهار چیز است، از ترکیب آن چهار چیز عشق انسانی و روحانی مکان گیرد. چون طبع جان از طبع انسان جدا شود حسن جان از حسن صورت که عالم باد و خاک و آتش و آب است، به تأثیر فطرت فصلی مقدس شود و زرکانی در این عالم به غایت پرورش به صفت اصلی معدنی شود. در آن جوهر رقت و لطافت به حدی شود که «یضی بنفسه فی نفسه» از ارکان چهارگانه عشق رکنی پدید آید.»^۱

مراتب عشق نزد شیخ روزبهار سه مرتبه است: انسانی، روحانی و ربانی. هر مرتبه نردبان مرتبه بعدی است. او مبنای عشق را بر جمال و جمال پرستی استوار می‌کند و همه مظاهر طبیعت را تجلی جمال ربانی می‌داند. او در بیان حقایق ربانی از پدیده‌هایی چون آسمان، آفتاب، آینه، آتش، باران، سیب، بنفشه، یاسمین و گل سرخ مدد می‌گیرد. گل سرخ نزد او نمونه عالی زیبایی و مظهری از جمال مطلق و فیوضات نشأت یافته از اولیای حق است: «در نیمه شب دوش، پس از آن که در طلب ظهور عروسان غیب بر سجاده عبادت نشستم، آن گاه که درونم در افطار ملکوت سیر می‌کرد، هر دم جلال خداوند را در مقام التباس، در هیئت دلربایی می‌دیدم. قلبم خوشنود نشد تا این که از درون آن ظهور جلال جاودان رخ داد آن گونه که خرم دل‌ها و افکار را می‌سوزاند. چهره‌ای دیدم وسیع‌تر از آسمان و زمین، عرش و کرسی که نور مجد و عظمت می‌پراکند. آن برتر از قیاس و تشبیه بود، ولی من شکوه او را به رنگ گل سرخ دیدم. دنیا در گل بود. حدی بر آن ندیدم. گفته پیامبر (ص) بر دلم گذشت که: «گل سرخ از شکوه خداوند است». این غایت ادراک قلب من بود.»^۲

«خود را چنان دیدم که گویی برپام رباط خود در شیرازم. سر برآوردم و خدای را به صورت جمال و جلال در بازار دیدم. به خدا سوگند، اگر عرش او را در آن صورت می‌دید، از لذت دیدار حسن او ذوب می‌شد. من به دریا‌های وجد، احوال روحی و ارادات سرور انگیز پای نهادم، عشق و شور و شوق وجودم را مسخر کرد. آن گاه دیدم که در صحن رباط نشسته‌ام. خدا بر همان صورت حتی با حسن بیشتری فراز آمد و چه مقدار گل‌های سرخ و سفیدی که با او نبود. او گل‌ها را به پای من می‌ریخت، من در مقام انس و شادی بودم، روح در وضعیتی بود که پنداری ذوب شدم. وقتی محاسن صفات و کیفیات تحسین برانگیزش بر من کشف شد، روی از من نهان کرد.»^۳

روزبهار با توجه به شور و شوق بیش از حدی که داشت، مهم‌ترین شطحیات (مکاشفات)

۱. همان، ص ۳۹.

۲. کشف‌الاسرار، روزبهار بقلی، بند ۷۱.

۳. همان، بند ۱۴۳.

صوفیان بزرگ را گردآوری کرد و آن را **منطق الاسرار بیان الانوار** نامید. آن گاه به درخواست مریدان کتاب دیگری به نام **تفسیر شطحیات** که شباهت‌های زیادی با آن داشت به رشته تحریر درآورد.

شطح در لغت به معنای سرریز دیگ و کلمه‌ای است که به آن بزغال یک ساله را می‌رانند. سخنان خلاف شرع بر زبان آوردن و چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن، کلماتی که در وقت مستی و ذوق از برخی واصلال صادر می‌شود. عباراتی که صوفیان در حال جذبه و وجد و غلبه شهود حق بر زبان رانند به طوری که جز خداوند در آن هنگام چیزی نبینند. مانند: «لیس فی الجبة غیر الله».

صاحب کشف شطح را چنین تعریف کند: «عبارت است از کلام فراخ گفتن بی التفات و مبالات چنان‌چه بعضی بندگان هنگام غلبه حال و سکر و غلبات گفته‌اند. چنان‌چه ابن عربی گوید: «أنا اصغر من ربی بستین». بایزید گوید: «سبحانی ما اعظم شأنی». حلاج گوید: «انا الحق». وجه عدم قبول آن است که غیر انبیا معصوم کسی نیست شاید که در باطل افتاده باشد. وجه عدم رد آن است که از اهل معرفت صادر شده شاید که باشد نظر او بر معنایی باشد که دیگران از آن محجوب باشند. سپس رد کردن این‌جا رد کردن حق باشد.^۱

جرجانی در تعریفات گوید: «شطح عبارت از سخنی است که از آن بی‌رعونت و دعوی به مشام می‌رسد و از اهل معرفت با اضطراب و اضطراب اظهار می‌شود و آن از لغزش‌های محققان است، زیرا شطح دعوی راستینی است که بدون اجازه حق عارف از آن سخن می‌راند و به صورتی که مشعر بر آگاهی و علم است.»^۲

شطح در لغت به معنای حرکت است لغتی است برگرفته از سریانی از ماده شطح به معنای انبساط. از این رو به آن حرکت گفته‌اند زیرا عبارت از حرکت اسرار واجدان است آن گاه که وجد آنان قوت گیرد و چون این افراد اهل راز باشند، آن حرکت را شطح گویند تا شنوندگان به شگفت آیند. در فرهنگ اروپایی - غربی با عنوان پارادوکس به معنای سخنان متناقض از آن یاد کرده‌اند. حالاتی که در غلبات وجد و احساس یگانگی با حقیقت برای صوفی بوجود می‌آید. بر زبان آوردن این حالات برای عارف مشکل می‌باشد. سخنانی چون «انا الحق» حسین بن منصور حلاج و «سبحانی ما اعظم شأنی» ابویزید بسطامی از این دسته است. این سخنان در حالت مستی و بی‌خودی عارفانه از عارف سر می‌زند. عارف قادر به بیان تجربه شهودی خویش در آن عالم بی‌خودی و انتقال آن به دیگران نیست، تنها با تعبیر و واژگان و عباراتی نامفهوم و مبهم که برای شنوندگان نامأنوس و نامتجانس می‌نماید، می‌تواند آن حالات را بیان کند.

۱. کشف اصطلاحات الفنون، ص ۷۳۵.

۲. تعریفات جرجانی، ص ۱۶۷.

عین القضاة همدانی یکی از صوفیانی است که شطحیات بسیار تندی دارد که گاه با ظاهر شریعت مغایرت داشت و به سبب همین تندروی‌ها سرخویش را بر باد داد. او می‌نویسد: «صوفیان را کلماتی است که آن‌ها را شطح می‌گویند و آن، هر عبارت نامأنوسی است که در حالت سکر و شدت جوشش وجد، از گوینده آن صادر می‌شود، او در چنین حالتی قادر به خویشتن داری نیست. آن که دستخوش چنین حالتی باشد، عقل از او سلب می‌شود و در جلوه‌های سلطان انوار ازل گم می‌شود و اگر بگوید: «سبحان ما اعظم شأنی.» به آن گفته مؤاخذه نمی‌شود. زیرا سخن عاشقان در هم می‌پیچد، اما نقل نمی‌شود، چنان که گفته‌اند: همسر همداد با او قصد مراوده داشت و او خودداری می‌کرد، همسرش به او گفت: باید از من فرمان ببری و گر نه سلطنت سلیمان را زیر و رو می‌کنم. باد، این سخن به گوش سلیمان رساند، او را طلبید و در این باره با وی سخن گفت. همسر همداد جواب داد: ای پیامبر خدا سخن عاشقان حکایت شدنی نیست.» سلیمان گفته او را تحسین کرد. این گونه کلمات در میان فصل‌های مطالب پراکنده است، اگر قبل و بعد آن‌ها بررسی شود، مجالی برای اعتراض باقی نمی‌ماند.^۱

ابونصر سراج در کتاب **اللمع فی التصوف** در باره شطح چنین می‌گوید: جنید اندکی از شطحیات بایزید بسطامی را شرح کرده است که می‌تواند مبنایی برای دریافت معنای سایر شطحیات او باشد. جنید می‌گوید: سخنانی که در این باب از بایزید نقل کرده‌اند مختلف است. آنان که از وی شنیده‌اند نیز یکسان نگفته‌اند و این اختلاف ممکن است از آن‌جا سرچشمه گرفته باشد که بایزید در حالات و جاهای مختلف، سخن گفته است از سوی دیگر، می‌دانیم که سخنان بایزید، نیرو و ژرفا و حد و نهایتی دارد و گوهر معانی را از دریایی فراچنگ آورده که خاص اوست و هر کس به عمقش نمی‌رسد.

از این رو بسیار اندکند کسانی که به تعبیر و درک آن کلمات راه برند و چون در نمی‌یابند، بر نمی‌تابند و مردود و بی‌ارزشش می‌خوانند، به خصوص اگر از بدایات درگذرد و به نهایات رسد، دریافت آن‌ها دشوارتر می‌شود، تا آن‌جا که یکی آن را دلیل سخن باطل خود قرار می‌دهد و دیگری دلیل کفر گوینده‌اش می‌شمارد، در حالی که هر دو به راه خطا می‌روند.

به عنوان مثال، بین مردم شایع است که بایزید گفته است خدای مرا برکشید و در برابر خود جای داد و گفت: ای بایزید! آفریدگان من دوست دارند تو را ببینند. گفتم: مرا به یگانگیات بیارای، و لباس تویی تو را به من در پوشان و تا احدیت مرا بالا بر، تا چون آفریدگانت مرا ببینند، گویند: تو را دیدیم و تو آنی، در حالی که من در آن‌جا نباشم. بعد جنید گوید: سخن بایزید، نشان کمال توحید اوست و تقاضایش از حق، نشانه قرب بارگاه الهی است. ولی در قرب بارگاه بودن،

نیز از حضور در خود بارگاه حق است. گفته او که مرا بیارای و لباس وصل را درپوشان و برترم ساز، نشانه آن است که حد خود را می‌داند و به ارزش خود و مکانش واقف است و بهره و پیشرفتش به آن مقدار است که ارزانش دارند.^۱

در جایی دیگر ابونصر سراج گوید: «شطح کلامی به ظاهر عجیب و غریب است که مشایخ صوفیه در هنگام غلبه وجد و حال بر زبان می‌آورند که برای اهلش با معناست و برای روشن شدن مفهوم نیاز به تفسیر دارد. شطح عبارتی است غریب در وصف وجدی که به قوت خود رسیده است و به شدت غلیان و غلبه وارد شده است. شطح در لغت به معنای حرکت است و آن حرکت اسرار واجدان است. چون وجد ایشان قوی شود به عبارتی از آن سخن می‌گویند که برای شنونده غریب است. آن که مفتون و هالک است چون بشنود انکار می‌کند و طعنه می‌زند و آن کس که سالم و ناجی است، انکار نمی‌کند و آن چه بر او مشکل است مورد بحث قرار می‌دهد و از کسی که علم آن را می‌داند می‌پرسد و این از شأن شطح است. آیا نمی‌بینی که چون آب زیاد در رود تنگ جریان پیدا کند، از طرفین آب لبریز می‌شود. در این حال گویند آب در رود به شطح افتاد. چنین است مرید واجد، چون وجدش قوی شود و توان نداشته باشد که آن چه بر دلش می‌گذرد از سطوت انوار حقایق وجد تحمل کند از دلش بر زبانش ساطع می‌شود، آن را با عبارتی غریب بیان می‌کند که برای شنونده فهم آن دشوار است، جز این که اهل آن باشد و در علم آن متبحر باشد. این عبارات غریب در زبان اهل اصطلاح شطح نامیده می‌شود.»^۲

باخزری در کتاب **اوراد الاحباب و فصوص الاداب** می‌گوید: «شطح سخنی را گویند که ظاهر آن با ظاهر شرع راست نبود، اما حالی که آن سخن نتیجه آن حال است به حق باشد.»^۳

روزبهان ضمن تعریف شطح، شطح را از سه منبع قرآن، حدیث و الهام منتج می‌داند «اصولاً متشابه در شطح از سه معدن است: معدن قرآن و معدن حدیث و معدن الهام اولیا. اما آن چه در قرآن آمده ذکر صفات است و حروف تهجی و آن چه در حدیث، رویت التباس است. آن چه در الهام اولیاست، نعوت حق به رسم التباس در مقام عشق و حقیقت توحید در معرفت و نکرات در مکریات است.»^۴

او با بیان واژگانی چون شطح الهی و شطح محمدی به ذکر شطحیات بزرگانی چون بایزید و حلاج و شبلی و... می‌پردازد: «در عربی گویند: شطح یشطح به معنای حرکت است. آن خانه را که آرد در آن خرد کنند مشطاح گویند، از بسیاری حرکت که در آن باشد. پس در سخن صوفیان

۱. التلمع، ابونصر سراج، ص ۳۸۱.

۲. همان، ص ۳۷۵.

۳. اوراد الاحباب، یحیی باخزری، ص ۵۹.

۴. منطق الاسرار بیان الانوار، مقدمه کتاب.

شطح برگرفته از حرکات اسرار دلشان باشد. چون وجد نیرومند شود و نور تجلی در صمیم دل ایشان بتابد. به وصف مباشرت و مکاشفت و استحکام ارواح در انوار الهام که عقول ایشان را حادث شود، آتش شوق ایشان را به معشوق ازلی برانگیزاند، تا به عیان سرپرده کبریا برسند و در عالم بها جولان کنند، چون نظایرات غیب و مضمرات غیب غیب و اسرار عظمت را بینند، بی اختیار مستی در ایشان آید جان به جنبش در آید، درون به جوشش در آید، زبان به گفتن در آید. از صاحب وجد کلامی صادر شود از قلب احوال و ارتفاع روح در علو مقامات که ظاهر آن متشابه باشد، عبارتی باشد آن کلمات را غریب یابند، چون وجهش نشناسند در رسوم ظاهر، میزان آن نبینند، به انکار و طعن از قایل مفتون شوند» در جایی دیگر گوید: «هرگاه بر عاشق انس به جمال حق غالب شود و حق بر او به صفت جمال ظاهر گردد و او را به قرب قرب خود انس دهد و به حسن وصال خود او را مورد لطف قرار دهد و بر وی غرایب اسرار خود را کشف سازد و او را از مقام امتحان بیرون آورد و به شراب محبت مست کند و از چشم او پرده‌ها را به یک سو زند، در او نور بسیط و روشنایی انبساط آشکار می شود. شادی به حق او را مغرور می سازد و به آنچه او را از مقامات عالی می رسد، درون خود را با عبارات مجهول و به شکل دعاوی ممزوج به حلاوت وجد و حال فاش می سازد، که ظاهر آن از نظر دانش سنگین به نظر می رسد، اما باطن آن در دانش و معرفت درست است. عارف گوید: شطح نطق فتوح است با زبان روح و چیرگی احوال بر اقوال است»^۱

نتیجه‌ای که می توان از طریقت روزبهان بقلی گرفت، این است که تصوف او مبتنی بر عشق، مکاشفه و شطح است. رویاها و مکاشفات و شطحیات او همه برگرفته از عشق و مظاهر آن است. او برای عشق حد و مرز قایل نیست. زیبایی را در همه چیز می بیند، در گل و گیاه، در روح و جسم، در ماده معنا، در کوه و دشت و در زن و مرد، به همه یکسان نظر دارد، عشق در حقیقت جلوه‌ایی از نوعی ادراک خویش در حق که عارف را به مرحله فنا می رساند و آن گاه نردبانی می شود تا سالک از آن به قلمرو ملکوت خدا عروج کند. او معتقد است عشق جام شراب معنوی و روحانی است که جز اهل توحید و حقیقت کسی را یارای رسیدن به آن نباشد. روزبهان با شور و شعف فراوان به گردآوری و شرح و تفسیر کلام سکرآمیز صوفیه می پردازد و بیان می دارد که مکاشفات صوفیان و عارفان را نباید نفی کرد و نباید به دلیل نفهمیدن کلام اولیا حق به آن‌ها شک نمود. او معتقد است که سخنان و مکاشفات اولیای حق، دو پهلوی و متشابه می باشد. چون سخنان ایشان یک روی ظاهر دارد و معنایی در باطن و این باطن تنها از طریق کلام ظاهر است که بیان می شود. هر دو به هم وابسته اند. سخن شطح بیان آن کلامی است که

۱. مشرب الارواح، روزبهان، ص ۳۵۸ همین کتاب.

بیان ناشدنی است، به عبارت دیگر شطح سخنانی است متشابه با ظاهری حیرت‌آور و شگفت‌انگیز که حقیقت آن، معنای باطنی و نهفته‌ای است که در پس آن سخن متشابه مخفی و پنهان می‌باشد.

او بیان می‌دارد که چون قدیم (خداوند) به زبان حادث (مخلوق) گویا شود، سخنش جز شطح چیز دیگری نمی‌تواند باشد. از این رو اولین شطح، شطح خداوند است یعنی کلام الهی که به زبان بشری بیان شده است به بیان دیگر شطح خداوندی در قرآن. شطح دیگری از شطح را در کلام پیامبران می‌بینند و آن را شطح نبوی در حدیث می‌نامد و جلوه دیگر شطح را سخنان متشابه الهامی عرفا دانسته و آن را شطح عاشقان در عرفان نامگذاری می‌کند! روزبهران برای آگاهی مریدان و رهروان طریقت از مقامات عارفان، هزار مقام از مقامات ایشان را برمی‌گزینند. خود در این باره می‌نویسد: از عبارت‌های ایشان به اندازه فهم مریدان هزار مقام را انتخاب کردم تا آنان به راه ورود اولیاء و مسالک برگزیدگان... آگاهی یابند.

مقدمه مؤلف

ستایش خدای را که خویشتن را به خویشتن در ازل ستود به سبب این که می داند مخلوقات از ستایش بزرگی او قاصرند؛ حتی اگر تا ابد چنین ستایشی را کنند. از این که کنه ذاتش را ژرفای اوهام ادراک کند، منزّه است. اسرار وجودش عقول پیامبران را از درک ازلی بودنش سرگشته و حیران گردانید. انوار کبریایش ارواح اولیاء را از رسیدن به حقیقت ابدی بودنش باز بداشت. خواطر باء معارف قهریات عظمتش را در اسرار کشف صفاتش محو و فانی کرد و ضمائر نظر کواشف را در دریای سبحات ذاتش غرق گردانید. او را در مبادی شناسند، و آغازها او را درک نکنند. ارواح عارفان با بال‌های هم پرواز کردند، و به آتش بال‌هایشان بسوخت و اسرار موحدان در میدان ازلیات سیر کرد، و در بیابان ابدیات بر سینه دوید. دل‌های مشتاقان در سراپرده کبریایش سرگشته و شیدا شدند و عقول عاشقان در جمال بقائش پریشان گشتند. سپاس و ستایش خدای را که او را جز او شناسد و او را جز خودش یگانه نکند. اشاره همه اشاره کننده‌ها به او تشبیه است و عبارت هر عبارت کننده‌ای از او تزویر است. کسی که به او اشاره کند با وصفی غیر وصف او، از مشبّه است. هر کس ذات او را تعبیر کند، او دوگانه پرست است. عنایت ازلی‌اش برای خاصان خالصش از مجذوبان که با ریسمان عشق در انتظار حجله وصال هستند، پیشی گرفت. از حسن برگزیدگی‌اش انوار ازلیت بر سالکان میادین معرفت تابیده شد. پس با آن به عالم مشاهده رسیدند، هم‌چنان که بر سابقان در میثاق اول گذشت.

انوار رویش درخشید پس همه را سرمست کرد. با شگفت انگیزترین خطاب با صدیقان سخن گفت و وحشت حجاب را از آنان برداشت و آنان را حیران کرد، و به ارواح محبان شراب وصال نوشانید و با نیکویی و زیبایی جمال آنان را مانوس کرد. مشتاقان را در مجالس قرب نشانید، و عاشقان را در مسند جایگاه نزدیک قرار داد، و دیدگان عارفان را با نورش بیاراست که با آن شگفتی‌های ملکوت را ببینند، و قلب‌های شاهدان را در دریا‌های غیب غرق گردانید، آن‌گاه شگفتی‌های جبروت را دیدند. اسرار مقربان را به بدیهات کشف انوار صفات مشتاق گردانید و به انوار موحدان نفوذ کرد. پس آن را با حجاب حجاب‌ها از خوبان در مشاهدات ذات پوشانید. حجله وصال را برای واصلان در بستان‌های انس برپا کرد، و برای نقباء، در مراتع قدس عروسان زیبارو زینت داد، و ارواح برگزیدگان را در میدان‌های وحدانیت سوار کرد و اشباح

اولیاء را لباس فردانیت پوشانید. اهل اسرار از نجباء را بر مرکب‌های نور سوار کرد و در میدان‌های سرور حرکتشان داد و برگزیدگان را با درخشش مقامات مخصوص گردانید و آنان را با حقایق حالات، بزرگی بخشید.

و اسرار خلفاء را انوار ربوبیت پوشاند و آنان را به نشانه‌ها و علامات عبودیت وادار نمود و بدلاء را جانشین رسولان و پیامبران کرد و آنان را برای هدایت خلق در مقام شهداء آفرید و خودش را جایگاه اسرار اقطاب قرار داد و آنان را میان همه مردم با برگرفتن نقاب بزرگ شمرد. ستایش خدای را که این سروران را به این درجات درخشان و نیز با این احوال شریف و کرامات والا مخصوص گردانید.

آنان ستارگان آسمان طریقت و قلّه کوه‌های حقیقت هستند. ایشان چراغ‌های زمان و آیات رحمان هستند. خورشید اسرارشان از طلوع گاه جلال ازلیت می‌تابد. ماه ارواحشان در این ابدیات استوار گشته‌اند. قلب‌های ایشان به دور ملکوت می‌چرخید و عقل هایشان در آسمان جبروت پرواز کرد.

همم ایشان به جایگاه بلند قدم کشیده شد تا به خوان گسترده مدانۀ (جایگاه نزدیک) و کرم رسید. بر ایشان جلوه‌های نور جمال و جلالش فرو ریخت و ایشان را در دامن وصالش خوابانید. آنان را با نسیم انس، جان بخشید و با بوی خوش و عطر آگین قدس خوشبو ساخت. بلبلان بستان‌های کفایت برایشان به نغمه سرائی پرداختند و برای آنان عندلیمان درختان عنایت آوازهای خوش آرامش و کرامت زمزمه کردند. پس آنان با صفای مشاهده و لذت مکاشفه آرام شدند. آن گاه ایشان را با رضایت‌مندی خبر داد و بر ایشان قبای انوار بقاء پوشانید و به ایشان شراب هم‌نشینی نوشانید. آنان را با داروی شفابخش خطاب و نظر به جلال و جمالش به طور آشکار سرمست نمود و آن گاه آن‌ها را سوار بر شتران انوار در بهشت‌های اسرار گردانید و برای آنان صندوق‌های شگفت‌گنجینه ربوبیت را گشود. به آنان هر آنچه از لطایف بی نظیر بود، نشان داد. چه شراب‌ها که برایشان حلالش کرد، چه مجالس که برایشان خوش بویش کرد چه حجله‌هایی که برایشان آن را دلنشین و خوشایند کرد. برای آنان جلال در جلال و جمال در جمال و وصال در وصال و کمال در کمال ابدی است.

درود خدا بر محمد که بهتر از او در عالم نبود و نمی‌باشد، و شریف‌ترین نسل از سرشت آدم، طاووس بساتین قدم و کبوتر برج‌های کرم و خاتم رسالت و منبع ولایت، و درود بر خاندان پاک و مطهرش و یاران شریف و بزرگوارش.

اما بعد از حمد و ستایش خدای، چون جاذبه حق به باب عبودیتش مرا جذب کرد و بر بساط ربوبیتش مرا بنشاند و به من حرکت سرّ و جولان قلب و نقش عقل و ذی روح لطائف ملکوتش و دوستی غرائب جبروتش را بنمایاند، و مرا در مقامات ولایت بگرداند و شراب محبت را به من

بنوشاند، و چشمم را با سرمه معرفت رنگین کرد و جمال و جلالش را به من بنمایاند و وصالش را به من ارزانی داد، و مرا در حالات زیرک و هوشیار کرد و در مقامات پروازگری و در معرفت سالکی و در توحید مالکی کرد، برای تشکر نعمت‌ها و ستایش فضایلش، مریدان را از برخی مقامات عارفان خبر دهم. چون خداوند فرمود: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱ پس از عبارت‌های ایشان به اندازه فهم مریدان هزار مقام را انتخاب کردم تا آنان به راه ورود اولیاء و مسالک برگزیدگان - و آنچه برای آنان نزد خداوند از بزرگی مقامات و لطائف مکاشفات باشد - بر همه آنها آگاهی یابند، تا به ارواحشان در بلندمرتبه‌ترین درجات توجه کنند و از آنان بالاترین منازل را بطلبند. چون میان بنده و پروردگار منازلی است که اگر آن را طی نکند حقایق عبودیت و ربوبیت را نشناسد و شیرینی وصال را نچشد و طعم محبت را در مشاهدات نچشد و آنجا جایگاه لغزش‌ها و امتحان‌هاست و این راه طی نشود مگر کسی که خود را به اوائل این درجات نزدیک کند و به بالاترین نهایت برسد تا از مهلکه‌های طریقت رهایی یابد و به معانی حقیقت برسد.

گویند، خضر(ع) گفت: میان بنده و مولایش هزار مقام وجود دارد. از این رو ذوالنون مصری، ابویزید بسطامی، جنید و ابوبکر کتانی که خدا از ایشان راضی و خشنود باشد، چنین گفتند. ذوالنون گفت: میان خداوند و بنده هزار علم است. جنید گفت: هزار قصر است و ابوبکر کتانی گفت: هزار مقام است. جنید گفت: در راه خداوند هزار مانع و پرده وجود دارد. همچنین گفت: در این راه هزار قصر است که در هر قصری رهنی از رهنان، موکل بر مرید سالک است. هر موکلی حيله و مکرى به غیر از دیگری دارد. چون قطاع طریق (رهزان، ممانعت کنندگان) چون سالک بیاید موکل حيله‌ای کند و چیزی دارد که به او می‌دهد و وی را از رفتن باز می‌دارد و میان او و خداوند پرده‌ای می‌افکند. از این رو چون امر به این صورت باشد، بناچار عالمی باید تا راه‌های نجات و هلاکت را بشناسد و برای آنان اسرار مقامات را آشکار سازد و طریق رهایی از آفات را نمایان گرداند. این توصیفی از برتری نور حق بر آنچه در غیب حق است. پیامبر (ص) فرمود: خداوند دارای بهترین بندگانی است که به آنان لذت‌های هر چیزی را داده است، آنان به دل مشغولی همه مردم اشراف دارند و ابابکر یکی از آنان است. پس کسی که به این وصف مخصوص گردد، برای اوست علوم لدنی سَرّی نورانی ملکوتی الهی که از سیر ارواح در انوار و ابدیتات برگرفته شده و وصولش به شاهد مشاهدات و سکر و صحوش در دیدار انوار ذات و انکشاف علوم صفات است.

حذیفه گوید: درباره علم باطن از رسول خدا (ص) پرسیدم؟ گفت: علم میان خدا و میان

اولیانش است هیچ فرشته مقربی را بر آن آگاهی نداده است. پس آنان با این علم رهنمایان طریقت و طبیبان کائنات و هستی هستند که خداوند تعداد آنان را انگشت شمار قرار داد، آنان اوتاد زمین، کوه‌های استوار علم هستند. خداوند آنان را با اعلام ولایتش و نیابت پیامبران و رسولانش مخصوص گردانید و خلق را به حق با سنت و آداب و طریقتشان هدایت می‌کنند، خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»^۱ به یاری خدا و حسن تایید او هزار مقام را در بیست باب نگاشتم و در هر باب پنجاه مقام از هر طایفه‌ای از بزرگان طریقت آوردم.

نخستین باب؛ مقامات معنویان، دوم مقامات سالکان، سوم مقامات سابقان، چهارم مقامات صادقان، پنجم مقامات محبان، ششم مقامات مشتاقان، هفتم مقامات عاشقان، هشتم، مقامات عارفان، نهم مقامات شاهدان، دهم مقامات مقربان، یازدهم مقامات موحدان، دوازدهم مقامات واصلان، سیزدهم مقامات نقباء، چهاردهم مقامات اصفیاء، پانزدهم مقامات اولیاء، شانزدهم مقامات اهل اسرار از نجباء، هفدهم مقامات مصطفین (برگزیدگان)، هجدهم مقامات خلفاء، نوزدهم مقامات بدلاء و بیستم مقامات اقطاب است.

باب اول

مقامات مجذوبان

۱. مقام روح: روح در آغاز امر پیش از ورودش به جسد، و هستی او به ایجاد حق، و ادراک او در بودنش از نظر مباشرت امر به صفت فیض چنین است:

چون حق خواست هستی را ایجاد کند، به عزت کبریای خود با ذاتش برای ذاتش و از ذاتش به صفاتش تجلی کرد، جمال را برای جلال و جلال را برای جمال زیبا نمود. آن گاه به نفس خود آن چه در غیب علم قدم بود، و پیش از وجود معلومات آن را می شناخت طلبید. پس خواستش علم را و علم برای رضا و رضا برای قضا و قضا برای حکم و حکم برای ذات اجابت نمود. سپس حسن تجلی همه صفات و ذات را در روشنائی محبت فراهم کرد، تا عین کل در محبت نمایان گشت. سپس از محبت به امر تجلی کرد و از امر در کاف و نون که از اسما و صفات بودند تجلی کرد.

از میان آن ها نوری نمایان گشت که عقل بسیط شد. پس فرمود که عقل بسیط جایگاه آرایش استواء همه ذات و صفات باشد. پس در جایگاه عقل بسیط جنبشی از صلابت استیلای قدم هویدا شد و عقل بسیط پراکنده گشت. خدا متفرقات او را جمع کرد و از آن به صفت خاص، ارواح قدسیه ملکوتی جبروتی را آفرید و آنان را نور خلق قدم پوشانید.

سپس روح را در حجاب های غیب حبس کرد تا در پروازش در عالم جاودانگی همه اسما و صفات و نعوت و افعال و جلال ذات و گنج های عجایب قدم ذات و غرایب لطایف صفات خود را به وی بشناساند. چنان چه حق در آن چه از پیامبرش روایت شده است، فرمود: «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف»^۱ خداوند فرمود: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^۲ یعنی مرا بشناسند.

حق این مخلوق لطیف را زمانی پیش از آن که هستی را بیافریند گرامی داشت. نور غیب را به او پوشانید و او را غیب در غیب نمود، علوم و معرفت او را به اکثر خلق خود الهام کرد، از ادراک اسرار آن آن ها را منع فرمود و گفت: «قل الروح من امر ربي»^۳. پس او را به کیفیتی آفرید تا الوهیت حق را که منزله از کیفیت و احاطه حادث هاست، رؤیت کند.

پیامبر (ص) از شرف تقدم آن پیش از همه کاینات خبر داد و فرمود: «خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی الف عام»^۴.

۱. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۷۳، حدیث شماره ۲۰۱۶.

۲. ذاریات، آیه ۵۶.

۳. اسراء، آیه ۸۵.

۴. دیلمی، فردوس، ج ۲، ص ۱۸۲، حدیث شماره ۲۹۳۷، خداوند ارواح را هزاران هزار سال پیش از آفرینش اجسام آفرید.

واسطی با زبان شطح در وصف روح گفت: «دو صفت جلال و جمال بهم خوردند از میان آن‌ها ارواح نمایان شد». همه سخن واسطی در کلام خداوند دیده می‌شود که فرمود: «و نفخت فیه من روحی»^۱. با این بیان خداوند از ویژگی اضافه روح به خودش خبر داد که مبرای از حلول در حادثات و مباشرت موجودات است. (۱)

۲. مقام ادراک روح لذت مباشرت فعل را: این مقام پس از رسیدن روح به کمال خلقت در منزل انتظار است تا روح از عین قدم فعل را درک کند و حق نور فعل خاص را برای او آشکار کند و آن چنان است که حق روح را از ناتوانی حدوث به برهان قدم، به سبب ظهور قدرت در حقیقت فعل همه وجود روح، برمی‌گرداند تا نزول روح فعل را در نفس خود دریابد. پس به حیات فعل قدم پس از حیات حادث زنده می‌شود و در این باره اشاره است به گفتار خداوند که می‌فرمود: «و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا»^۲. فعل را امر نامید، زیرا امر و فعل از عین قدم صادر می‌شوند.

۳. مقام روح به هنگام دریافت مباشرت تجلی صفات: روح چون به روح فعل زنده شود به شناخت آن‌چه یافته است نیاز دارد، پس برای او تجلی صفات به اجمال نمایان می‌شود و نور خاصیت خود را به او می‌پوشاند. سپس روح با روح دوم روح اول را می‌شناسد و در ناتوانی از ادراک آن باقی می‌ماند. پس حق او را در برج‌های صفات به صفت حیرت ساکن می‌کند، تا به صفای صفات تربیت شود و برای تجلی ذات اهل شود.

خداوند در حقیقت این معانی می‌فرماید: «مثل نوره کمشکوة فیها مصباح»^۳. مشکوة، ذات روح است و مصباح، نفس فعل و نور، و روشنایی صفت است. پیامبر (ص) فرمود: «اللهم اجعلنی نوراً»^۴، و این اشاره است به آن‌چه از معنای صفت و اتحاد با آن بیان نمودیم.

۴. مقام روح که تجلی ذات را رؤیت می‌کند: چون روح متصف به صفات حق شود در ذات خود روح کبری را می‌یابد، پس به واسطه آن به حرکت درمی‌آید و می‌خواهد که به سوی حق در

۱. حجر، آیه ۲۹.

۲. شوری، آیه ۵۲.

۳. نور، آیه ۳۵.

۴. ابونعیم اصفهانی، مسند، ج ۲، ص ۳۶۱، حدیث شماره ۱۷۴۶ و احمد، مسند، ج ۱، ص ۲۸۴، حدیث شماره ۲۵۶۷.

مقام ربوبیت بالا رود. چون حق حرکت او را می‌بیند به ربوبیت برمی‌گردد و از ذات خود به عین عزت بر او تجلی می‌کند، تا سلطنت کبریایی حق بر وی غلبه نماید. پس روح تحت سبحات ذات متلاشی گشته و به جهت وقوع یافتن مشیت قابل‌ه برای عبودیت آماده می‌شود.

خداوند فرمود: «فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا»^۱ و در این عرضه گاه، سید بشر پیامبر (ص) در مشهد قرب هنگام تجلی ذات به ناتوانی خویش اقرار نمود و فرمود: «انا عبد و ابن عبدك لا احصى ثناء عليك»^۲.

۵. مقام جمع شدن تمام صفات عبودیت در روح: آن هنگامی است که روح به کمال اخلاق ربوبیت کامل گشته و واجد تأثیر همه تجلی نور صفات و ذات شود و خالق خود را به تأیید در حالی که سوی او سفر می‌کند بشناسد و خود را به عبودیت و حق را به ربوبیت بداند. پس روح در حقیقت خضوع برای پروردگار عالمیان باقی می‌ماند تا مجموعه صفات عبودیت شود که از اخلاق ربوبیت در او نمایان می‌شود.

خداوند در وصف روح خود عیسی (ع) پس از عبورش بر این مقامات فرمود: «انی عبدالله آتانی الكتاب»^۳.

و در وصف دوستش پیامبر (ص) آن‌گاه که ذات خود را از علت حادث‌ها منزّه نمود، فرمود: «سبحان الذی اسرى بعبده»^۴

و پیامبر (ص) فرمود: «أَنَا الْعَبْدُ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ»

یکی از عرفا گفت: مرتبه کامل، عبودیت خداست.

من می‌گویم: چون ربوبیت در عالم نمایان شود در هستی عبودیت آشکار می‌گردد، زیرا قوام عبودیت به ربوبیت است.

۶. مقام وجود استعداد معرفت با صفت کمال در روح: چون روح تحقیق عبودیت را پیدا کند و شاهد مشهد ربوبیت شود، حق او را طالب حقیقت معرفت خود می‌کند و به طلب عرفان ذات و صفات خود، با صفت دریافت لذت علم به حق تهییج می‌کند. پس روح از معدن حدوث به تکاپو درمی‌آید و در طلب یگانه گردیدن قدم، از نفس خود به

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۲، حدیث شماره ۴۸۶، اصل حدیث: اللهم اعوذ برضاك من سخطك و بمعافاتك من عقوبتك و اعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك.

۳. مریم، آیه ۳۰.

۴. اسراء، آیه ۱.

قدم در هوای هویت پرواز می‌کند. پس حق او را به لباس نور سکینه تجلی می‌پوشاند، و سرمه در آویختن به خود را به دیده او می‌کشد، تا با صفت معرفت پذیرای رؤیت صفات حق شود. خداوند فرمود: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱ و پیامبر (ص) فرمود: «اعرف الله». علی (ع) فرمود: «من لم يعرف الله في الدنيا لم يعرفه في الآخرة». من می‌گویم: کسی را که در ذات او استعداد معرفت نیافریده‌اند، هرگز خدای را در دنیا و آخرت نخواهد شناخت.

۷. مقام ایستادن روح در پیشگاه حضرت حق: این مقام پس از کمال روح در عبودیت و معرفت است.

خداوند او را در پیشگاه حضرت خود نگه می‌دارد تا احکام ربوبیت را بروی جاری نماید. او را در عبودیت صرف تربیت کند تا به صفت خاص شنوایی ببخشد و در محبت و شوق به مرحله خطاب معرفش کامل شود. خداوند فرمود: «و ما منّا الا له مقام معلوم»^۲ پیامبر (ص) فرمود: «الارواح في يمين الرحمن»^۳. یکی از عرفا گوید: «توقف روح از ترقی برای امتحان است».

۸. مقام گوش فرا دادن روح به خطاب حق: پس از آن که روح به صفت انتظار در محل انوار باقی ماند و در نفس خود مباشرت احکام ربوبیت را درک کرد، آن‌گاه از ورای حجاب آن‌چه دلالت کند بر هر چه واجد بوده است قبل از وقوفش می‌طلبد. آن مرتبه خطاب است تا با این خطاب بر معرفت مقاماتی که از آن‌ها عبور کرده است استدلال نماید. پس حق او را به سه‌گونه خطاب می‌کند. خطاب فعل برای طلب، خطاب صفات برای طرب، خطاب ذات برای فرار.

این هنگامی است که حق اراده می‌کند تا ذات خود را به خطابش بشناساند پس می‌گوید: «الست بربکم»^۴

و در این باره اشاره پیامبر (ص) است که فرمود: «اول ما خلق الله تعالى العقل فقال: اقبل»^۵. از روح مقدسه به عقل اول تعبیر کرد.

واسطی گوید: هر چه بر روح واقع شود از ملاحظات مترتب بر ایام و اوقات است، در بعضی

۱. رحمن، آیه ۴.

۲. صافات، آیه ۱۶۴.

۳. منبع حدیث یافت نشد.

۴. اعراف، آیه ۱۷۲.

۵. عزیزالدین محمود بن علی کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ص ۱۰۳.

ایام مخاطبات و اشارات به مقامات شناخته می شود.

۹. مقام درک لذت خطاب روح: چون روح خطاب حق را شنید، حق با کلام پاک او را نوازش داد و در دریای شیفتگی غرق کرد، پس از استماع آن لحظه‌ای در مقام هیبت مدهوش شد و لحظه‌ای در لذت محو شد و لحظه‌ای در دهشت متحیر گشت.

خداوند از این صفات در نزول خطابش از بزرگی کروبیان خبر داد آن‌جا که گفت: «حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم»^۱. پیامبر (ص) گفت: «مرا وحی مانند بانگ جرس می‌رسد»^۲. حسین بن منصور گفت: «انسان هم لطیف است و هم کثیف و خطاب با لطیف است».

۱۰. مقام مشاهده روح با صفت هیبت: این مقام، مقام به هوش آمدن روح است پس از مستی خطاب، که حق او را در عماء حاضر می‌نماید و به صفا انس می‌دهد، تا شاهد مشاهدت قرب شود، و صلابت حضرت را ادراک کند. پس روح از وی به هراس می‌افتد و متحیر می‌شود، و این به علت دانشش به عزت و جلال حضرت حق است.

خداوند فرمود: «انما یخشی الله من عباده العلموا»^۳. پیامبر (ص) گفت: «انا اعرفکم بالله واخشاکم منه»^۴. گفت: «الشاهد یری مالا یری الغائب»^۵.

۱۱. مقام نمایان شدن انوار حق برای روح: چون روح شاهد قدم شود، به عین عشق ظهور نور صفات را درمی‌یابد، پس حق برای او لواح صفات قدم را نمایان می‌کند تا وی را به وصف قدم بدل کند و به جمال بقا عاشق کند.

خداوند فرمود: «فلما تجلی»^۶. از پیامبر (ص) پرسیدند آیا پروردگارت را دیده‌ای فرمود: [آری] نوری دیدم^۷.

یکی از عرفا گفت: چون حق برای ارواح تجلی کند روح به نور حق، غیب ملکوت و عالم

۱. سبأ، آیه ۲۳.

۲. بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۴، حدیث شماره ۲. مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۱۶، حدیث شماره ۲۳۳۲. یأتیانی الوحی مثل صلصلة الجرس.

۳. فاطر، آیه ۲۸.

۴. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۳۱، حدیث شماره ۶۰۷، من بیشتر از شما خدا را می‌شناسم و از او ترس دارم.

۵. قضاعی، مسند شهاب، ج ۱، ص ۸۵، حدیث شماره ۸۵، شاهد آن‌چه غایب نمی‌بیند مشاهده می‌نماید.

۶. اعراف، آیه ۱۴۳.

۷. مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۱۶۱، حدیث شماره ۱۷۸.

جبروت را می‌بیند.

۱۲. مقام روح به تجلی خاص: خداوند برای روح از صفت خاص خود تجلی کرد، پس از آن که او را عینی از نورش بخشید تا با آن صفات خاص را ببیند، با صفت، حق قدم را بر حدث بشناسد.

خداوند در وصف حبیب خود پیامبر (ص) فرمود: «ما کذب الفؤاد ما رای»^۱. با دل صفت را دید و با عین ذات را، چنان که فرمود: «رأیت الله بقلبی و بعینی»^۲. یکی از عرفا گفت: میان حق و روح حجابی نیست.

۱۳. مقام معاینه روح: این مقام پس از پرواز روح در دشت پهناور صفات و غیب آن در انوار است، که حق به صفت عیان بر او کشف می‌شود و در قرب قرب شاهد می‌گردد و او را به جمال ذات قدیم خود بینا می‌نماید.

هم چنان که خدا حبیب خود را به مقام محمود وصف کرده که آن قرب و رؤیت است و فرمود: «دنی فتدلی»^۳. پیامبر (ص) فرمود: «رأیت ربی بعینی» و برای محمد (ص) از ابتدای روح او تا ابدالآباد رؤیت و مشاهده است و او روح خود را به این مقامات توصیف کرده است. یکی از عرفا گفت: حق خود را برای ارواح عشاق در آغاز امر آشکار نمود، بعد از این که خود را به آن‌ها شناساند: «الست بربکم»^۴.

۱۴. مقام وارد شدن روح در ملکوت: با صفت آگاهی به مقامات به علت رسیدن به کمال تربیت. پس از آن که خداوند روح را خلق کرد و ذات خود را از روی کمال رؤیت به او شناسانید خواست که او را به جایگاه عبودیت برساند. پس برای او هستی‌هایی از ملکوت عرش و کرسی پدید آورد و او را وارد حجاب‌های ملکوت کرد تا در همه مقامات معلومات و دور عرش و کرسی گشت و صنع مقامات را شناخت.

خداوند در حق خلیل خود فرمود: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین»^۵. یعنی رؤیت‌کنندگان صفات و عین الجمع.

۱. نجم، آیه ۱۱.

۲. منبع حدیث یافت نشد.

۳. همان، آیه ۸.

۴. اعراف، آیه ۱۷۲.

۵. انعام، آیه ۷۵.

خداوند در وصف بدلا فرمود: «ابدانهم فی الارض و ارواحهم فی الملكوت»^۱ مشخص است که ارواح در این اشاره از معادن غیب آفریده شده‌اند. یکی از صوفیان گفت: «خدا روح آدم را از نور ملکوت آفرید».

۱۵. مقام وارد شدن روح در عالم صورت: چون حق روح را به حالات فوق مشرف نمود و او را به انوار صفات بیوشاند و جامه حسن خود را بر او به حسن ذات بیاراست، از وی خضوع عبودیت خود را طلب کرد. پس روح مراد حق را با صفت اطاعت اجابت کرد. پس حق او را گرفت و اراده کرد که او را در صورت صلصالیه بدمد. نطفه مقدس را در رحم متمرکز کرد، پس روح را امر کرد که با نطفه مخلوط شود. در این هنگام نور روح را بر این نقطه قرار داد تا با آن یکی شد.

خداوند فرمود: «انا خلقنا الانسان من نطفة»^۲. پیامبر (ص) فرمود: چون خدا نطفه را در رحم جمع کرد، فرشته‌ای بر او بگمارد.

ابوعمر و دمشقی گوید: اشخاص به تاریکی خود موجودند و ارواح به انوار خود تابان. کسی که اشخاص به تاریکی خود بر او بتابند وقت او را تاریک می‌کند و کسی که شاهد ارواح به انوارش شود بر روشن‌کننده آن راهنمایی می‌شود.

۱۶. مقام روح که به عکس لطف خود تربیت نطفه کرد تا علقه شد: روح با فعل خاص خدا از نظر هیبت به آن نگاه نمود.

خداوند فرمود: «ثم خلقنا النطفة علقة»^۳.

و در حدیث است: «انه تعالى لما خلق بدو الخلق ذرة بيضاء فنظر اليها بالمیة قصارت ماء»^۴ و آن نطفه کدر بود و این نطفه در اصل ایجاد وجود شبیه آن است و از آن اسرار ربوبیت منشعب می‌شود.

عارف گفت: روح در معدن انسانیت تصرف می‌کند، و اعیان از آن به اشکال مختلف درمی‌آیند.

۱۷. مقام روح که با عکس اصل خود علقه را به مضغه تبدیل می‌کند: این مقام به سبب نظر

۱. منبع حدیث یافت نشد.

۲. انسان، آیه ۲.

۳. مومنون، آیه ۱۴.

۴. عینی، عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۲۹۳: خداوند آنچه در آغاز آفرید، آفرینش ذرة بیضا بود، سپس با هیبت به او نگریست آب شد.

روح است به علقه با حدث تا منعقد شود، و این نظر واسطه صلابت قدرت است. خداوند فرمود: «فخلقنا العلقه مضغة»^۱. پس مضغه عالم نفس اول را برای ظهورات علوی که در آن است پایه گذاری کرد.

۱۸. مقام تصرف روح در تبدیل مضغه به استخوان با نظر قدرت برای استقامت آن در تمکین: آن غایت موصوف شدن آن به قدرت قدیم است. خداوند فرمود: «فخلقنا المضغة عظاما»^۲.

۱۹. مقام روح در نگر بستن به عکس لطف خود با جمال صورت: در این مقام روح نظر می کند به عکس لطف خود با جمال صورت تا او را در لباس مخلوقی ببوشاند برای قبول نقوش خاتم ملک قدرت. خداوند فرمود: «فكسونا العظام لحما»^۳.

۲۰. مقام روح و تربیت کمال صورت توسط آن: این مقام پس از تصرف روح در همه عناصر متفرقه چهارگانه است و آمیختن او به گِل سخت به عکس مزاج جواهر اکسیر خود، با روبرو شدن با آن به کشف خود برای او تا وجود خود را بر وجود جسد رقم زند و مثال وجه صورت مانند وجه اوست و آن نقش خاتم قدر در دست قدرت است، از اینجاست که صورت نقش روح می پذیرد، زیرا بر صورت نقش فطرت اول قرار می گیرد. چنانچه پیامبر (ص) فرمود: «خلق الله آدم علی صورته»^۴ یعنی صورت فطرت که در قدرت بود. واسطی گفت: من فرزند ازل و ابدم. اموری که گفته شد کمال برابری صورت با روح را فراهم می کند.

۲۱. مقام وارد شدن روح در صورت: چون روح جوهر فطرتی را یافت که دست قدرت الهی آن را منقوش به نقش کرده است. خداوند فرمود: «خلقت بیدی»^۵ خواست که در خاصیت فیض صفت خاصه حرکت کند و آن صورت آدم (ع) بود که از سپیده دم صفت بیرون آمد و در مصدر فعل خاص وارد شد، فعلی که آینه روح بود که از آن به عالم تجلی کرد. خداوند فرمود: «و نفخت فیه من روحی»^۶.

عارف گفت: خداوند به روح تجلی کرد آن گاه روح به نور حق منور شد و در درگاه خدا

۱. مومنون، آیه ۱۴.

۲. مومنون، آیه ۱۴.

۳. همان.

۴. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۲۲۹۹، حدیث شماره ۵۸۷۳.

۵. ص، آیه ۷۵.

۶. حجر، آیه ۲۹.

فروتن گشت و از روح به صورت تجلی کرد سپس مصور به صورت خاشع‌اش برای عظمتش به عبودیت شد. پیامبر (ص) فرمود: «اذا تجلی الحق لشیء خضع له»^۱

۲۲. مقام اتصال عقل به روح: چون روح در اماکن غیب صورت استقرار یابد خداوند بابتی از عرشش برای وی می‌گشاید و نور عقل را به آن متصل می‌کند، و از آن در نیروی ادراکش ادراک معرفت قدس قدم افزون شود و آن عقل، روح روح القدس است. خداوند فرمود: «و ایدنه بروح القدس»^۲ و پیامبر (ص) فرمود: «با عقل خیر دنیا و آخرت را بدست آورید» و ابوبکر بن سعدان گوید: خداوند ارواح را از نور آفرید و آن‌ها را در تاریکی اجسام جای داد. پس هنگامی که روح نیرومند شد همنشین عقل شد و انوار را به ارث برد و از اجسام تاریکی‌هایش را برداشت و اجسام به واسطه انوار روح و عقل روحانی شدند. پس متقاد شد و طریقت آن لازم است و ارواح به مبدا اصلی خود یعنی غیب بازگشت می‌کنند. آن مبدائی که مجاری سرنوشت‌ها از آن تجلی می‌کنند. بر آن مجاری سرنوشت تجلی می‌کند. این مقصود قضا و قدر از لطایف احوال است.

۲۳. مقام عبور روح به فطرت: چون عالم اصغر با تدبیرش در اکناف و غیب وارد شود در آن جا فهم و وهم و حس و خیال و نفس چیزی نباشد. پس علمش او را مغلوب نماید. خداوند در آن جا که حکایت بلقیس را بیان می‌کند فرمود: «ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلهما اذلة»^۳ و پیامبر (ص) فرمود: قلب ملک بدن است. یعنی روح. عارف گفت: چون روح قوی شد، لشکریان نفس مقهور آن می‌شود.

۲۴. مقام روح در ادراک بسیاری نور عقل: نور عقل گسترده می‌شود از جهت این که نیروی روح و صورت اضافه می‌شود. پس روح با افزایش نور عقل تا ابد در همه زمان‌ها زندگی می‌کند. زیرا عقل چراغ حق برای روح در راه‌های الهام و تاریکی نفوس است. خداوند فرمود: «فالههما فجورها وتقویها»^۴ و در حدیث است: کسی که عقلش زیاد شد، ایمانش نیز زیاد می‌شود. واسطی گوید: روح و عقل دو چیز هستند. پس روح چیز دوست‌داشتنی به عقل نمی‌دهد و عقل نیز به سوی او نمی‌شتابد که از روح امر ناپسندی را دفع کند.

۲۵. مقام روح در به دست آوردن انوار ایمان غیبی: چون روح با عقل در جسم قرار گرفتند، نیاز به ترقی صفات فعل دارند، حق برایشان مشکلات عقل را با چراغ نور ازل برافروخت تا آن را

۱. سیوطی، شرح سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۴۴. مناوی، فیض القدر، ج ۵، ص ۱۳۷. هنگامی که حق بر شی‌ای تجلی کند، آن شی برای او خشوع کند.

۲. بقره، آیه ۸۷.

۳. نمل، آیه ۳۴.

۴. شمس، آیه ۸.

در ادراک لطائف احسان حق در ولایت صورت تقویت کند. خداوند فرمود: «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ و در حدیث است که: «ایمان نور خدا در قلب مؤمن است». عارف گفت: ایمان؛ کشف غیب برای روح است.

۲۶. مقام تمکین روح در فطرت: چون روح بر لشکر طبیعت غالب شود خود مستقل می‌گردد، و انوارش در همه میدان‌های دل و صورت پراکنده می‌شود. پس فطرت خاکی تأثیر روح را می‌پذیرد و به آرامش آن آرامش می‌یابد.

خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»^۲، پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ فِي جَسَدِ بَنِي آدَمَ لِمُضْغَةٍ»^۳

شبلی گوید: در قوام جسد و استقامت روح در فطرت، ارواح و اجساد و خواطر، همه به خداوند متکی هستند نه به ذات خود.

۲۷. مقام استعداد روح در فطرت برای معرفت و ماندگاریش در آن: آن پس از استقامت او در کمال تربیت و بدست آوردن حقیقت عبودیت از نفس و پذیرش حقیقت از سوی فطرت است. خداوند فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۴. پیامبر (ص) فرمود: هر کس برای کاری آفریده شده است.^۵ و شبلی نیز گوید: به واسطه خدا ارواح و اجساد و خیال‌ها استوار شدند و نه به ذات خود.

باز گوید: ارواح آرامش یافتند آن هنگام که پشتیبان و راهبر حقیقت باشند. از این رو هرگز معبودی نبیند از این که به آن مشاهد به غیر آن شاهد تقرب جوید و او را به یقین رساند که حدث، قدیم را با صفت معلول ادراک نکند.

۲۸. مقام ترقی روح در کمال صورت به کمال عقل به هنگام حکم: حرکت آن با عقل و صورت و فطرت و عنصر در زمان عمر است. آن را در آغاز صورت تا رسیدن به مقام بلوغ دگرگون می‌کند. زیرا او فیض نظر افعالی و صفاتی و ذاتی را برآورده کند. چون او حاصل امانت قدم است. خداوند فرمود: «أَنَا عَرْضُهَا الْأَمَانَةُ عَلَى السَّمَوَاتِ»^۶ و نیز فرمود: «وَحَمَلُهَا الْإِنْسَانُ أَنَّهُ

۱. بقره، آیه ۲۵۷.

۲. فجر، آیه ۲۷.

۳. دیلمی، فردوس، ج ۱، ص ۳۱۸، حدیث شماره ۸۳۴.

۴. تین، آیه ۴.

۵. بخاری، صحیح، ج ۶، ص ۲۷۴۵، حدیث شماره ۷۱۱۲.

۶. احزاب، آیه ۷۲.

کان ظلوما جهولاً» و در حدیث است که: خداوند خلق را برای عبادت خویش آفرید.^۱
عارف گفت: حق به عالم نگریست، پس کسی را نیافت که طاقت بر داشتن امانت را داشته باشد جز آدم. از این رو امانت معرفت را بر دوش آدم گذاشت.

۲۹. مقام عبودیت: چون روح با صورت متحد شود و عقل در دل کامل گردد، بنده به طور کامل پذیرای عبودیت می شود، چنین بنده‌ای که از عدم ظاهر شده و به انوار قدم تربیت گردیده در مقام انتظار می ایستد، مانند کسی که متحیر از خواب بیدار شود و نمی داند چه بر او در عوالم خواب و بیداری گذشته است. خداوند در استواء و استقرار جمال ظاهر و باطنش به زینت حق فرمود: «ثم انشانه خلقا آخر فتبارک الله أحسن الخالقين»^۲

خداوند خویش را با اظهار صنع لطیف خود به وسیله او ثنا گفت و او را بر همه خلقتش به شرف امتحان خود برگزید، و حتی وی را بر فرشتگان برتری داد. رسول خدا (ص) فرمود: «المؤمن خیر من الملائكة».

واسطی گفت: تمام موجودات تحت ذل «کن» داخلند جز آدم که تحت ذل آن نیست. (۲)

۳۰. مقام یافتن لذت عبودیت: چون بنده مقدس، بر بساط جبروت پای تواضع بنهد و در قبال ملکوت فروتن شود، حق او را به خدمت خود گرامی می دارد و طعم خود را با جام عبودیت به او می چشاند، تا این که بنده در عبادت خود صفای مشاهده را می یابد و از دریای صفا شربت شادی بخش شراب تسنیم را می آشامد. پس به سبب آن چه از لذت طلب وصال از قرب حق در صفای معامله دریافته است، همه وجودش پاکیزه می شود.

خداوند فرمود: «و مزاجه من تسنیم، عینا یشرّب بها المقربون»^۳ پیامبر (ص) فرمود: «مزة ایمان را کسی می چشد که خدا و رسولش را از آن چه غیر آن هاست بیشتر دوست دارد».^۴
عارف گفت: حقیقت عبادت، یافتن لذت محبت است به سبب آن چه خداوند از عابد مخلص خبر داده است که او را دوست دارد و شراب محبت خود را به پاداش عبادتش به او می نوشاند، چنان که فرمود: «لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه»^۵

۱. بیهقی، سنن، ج ۹، ص ۳، خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. مطففین، آیات ۲۸ و ۲۷.

۴. ابوجعفر عقیلی، ضعفاء، ج ۲، ص ۳۴۴، حدیث شماره ۹۴۵، ذاق طعم الايمان من كان الله و رسوله احب اليه مما سواهما.

۵. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۲۳۸۴، حدیث شماره ۶۱۳۷.

۳۱. مقام سقوط مبتدی در تاریکی طبیعت خویش: آن پس از ایستادن او در مقام خدمت است؛ هنگامی که بخواهد او را به راستی عبودیت بیازماید. از آن جا که انسانیت را از صفای عبودیت در حجاب نگه داشته است. خداوند فرمود: «لِبَلْوَكُمْ اِيَكُم اِحْسَنُ عَمَلًا»^۱ پیامبر (ص) فرمود: آن هنگام که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را بیازماید، پس اگر بردباری کند او را انتخاب می‌کند و اگر راضی باشد او را بر می‌گزیند.^۲ عارف گفت: بلای محب درمان و دواى اوست.

۳۲. مقام رسیدن بنده به مقام قهر: برای عارف به سوی خداوند راه‌هایی از لطیفیات و قهریات است، و او هر دو راه قهر و لطف را می‌پیماید تا آن که از قهر همان را دریابد که از لطف درمی‌یابد، زیرا لطف و قهر شعبه‌های نکره و معرفه هستند. خداوند فرمود: «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا»^۳ پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه خدا بنده‌ای را دوست دارد، هیچ گناهی او را زیان نمی‌رساند»^۴. واسطی گوید: خدای را در صفا طلبیدم در کدورت یافتم. (۳)

۳۳. مقام وارد شدن در هاویه نفس اماره: چون خداوند بخواهد که نفس اماره و اخلاقی را بشناسد تا با رسیدن به معرفت و شناخت نفس اماره خالق خود را بشناسد همچنان که خداوند فرمود: «ان النفس لامارة بالسوء»^۵

و نیز فرمود: سَنُرِيهِمْ آيَاتَنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لِهَمِ اَنَّهُ الْحَقُّ»^۶ پیامبر (ص) فرمود: «کسی که خویشستن خویش را شناخت، پروردگارش را شناخته است»^۷. عارف گفت: کسی که خویشستن خویش را به فنا شناخت، پروردگارش را به بقا شناخت. (۴)

۳۴. مقام احتجاب به هوی: آن است که خداوند او را به واسطه هوای نفسش اسیر گرداند تا در گوش او ناتوانی در عبودیت را پس از پایان عبودیتش وارد کند. شاید برای او بهشت قرب حاصل شود. خداوند فرمود: «و نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»^۸ «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»^۹ پیامبر (ص)

۱. هود، آیه ۷.

۲. دیلمی، الفردوس، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. شمس، آیه ۸.

۴. دیلمی، فردوس، ج ۲، ص ۷۷، حدیث شماره ۲۴۳۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۲۶، حدیث شماره ۲۲۳.

۵. یوسف، آیه ۵۳.

۶. فصلت، آیه ۵۳.

۷. العجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۳ و هروی، مصنوع، ج ۱، ص ۳۴۷.

۸. نازعات، آیه ۴۰.

فرمود: «المهاجر من هجر ما نهاه الله عنه».^{۱۰}

عارف گفت: کسی که هوای نفس خود را شناخت، عشق خویش را شناخت. (۵)

۳۵. مقام وسوس شیطانی: شیطان با قهر همراه است و خرافاتش را در دل مبتدی القاء می‌کند تا او را از راه راست گمراه کند، و اکثر وسوس او کفریات و آنچه شیطان در ابتدای امر با آن‌ها با خدا به جنگ برخواست می‌باشد. مبتدی باید که کیدهای او را بشناسد و خزاین فرشته قهر را بداند و در بذل روح استقامت ورزد.

خداوند در حالی که از صفی خود حکایت می‌کند، می‌فرماید: «فوسوس لهما الشیطان».^{۱۱} پیامبر (ص) فرمود: «شیطان بنده مؤمن را وسوسه می‌کند. چون خدا را یاد کند بی اثر می‌شود».^{۱۲} فرمود: اصل جهاد جنگ با شیطان است».^(۶)

۳۶. مقام تجربه و آزمون: چون به مجذوب حق ضربه آزمون برخورد کند، سر فعل، به صفت آلام فرا می‌گیرد. پس ظاهر دل از ظاهر ضربه آزمون به درد می‌آید و هنگام درد، باطن دل مزه لطایف نیکی را می‌چشد. پس در حال لذت بردن از ضربه حق به پرواز درمی‌آید در حالی که اسیر گردش قضا و قدر است.

خداوند فرمود: «ولنذیقنهم من العذاب الادی».^{۱۳} یعنی می‌چشانند آنچه ما وصف کردیم.

۳۷. مقام ارتکاب گناه: چون بنده گناه حق را مرتکب شود و خواست هوای نفس را ارضاء و اعمال کند، نور عقل در دلش منجمد شود و درویش از ذکر و دلش از فکر و روحش از مشاهده محجوب ماند و جامه صفای عبودیت از او جدا شود. خداوند فرمود: چون از میوه آن درخت چشیدند عورتشان پدیدار شد.^{۱۴} پیامبر (ص) فرمود: «انه لیغان علی قلبی».^{۱۵} عارف گفت: هرگاه بنده گناهی را انجام دهد دلش در دود شهوات متحیر شود و به سبب هوای محجوب ماند. (۷)

۹. همان، آیه ۴۱.

۱۰. بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۱۳، حدیث شماره ۱۰. نسائی، سنن کبری، ج ۵، ص ۲۱۴، حدیث شماره ۸۷۰۱.

۱۱. اعراف، آیه ۲۰.

۱۲. حاکم، مستدرک، تفسیر سوره ناس، ج ۲، ص ۵۹۰، حدیث شماره ۳۹۹۱، یوسوس الشیطان للعبد المؤمن فاذا ذکر الله خنس.

۱۳. سجده، آیه ۲۱.

۱۴. اعراف، آیه ۲۲.

۱۵. مسلم، صحیح، باب استحباب استغفار و استکثار از او، ج ۴، ص ۲۰۷۵، حدیث شماره ۲۷۰۲، گاهی بر دل من تیرگی سایه می‌اندازد.